

مخدوش کننده گان تاریخ را بشناسیم!	از هر دری سخنی	از نامه های رسیده	در جبهه جهانی کمونیستی	واقعیتها و توهّمات درباره فراز قدرتهای نوظهور در جنوب (بخش سوم)	نمونه ای از عمل کرد امپریالیسم در داخل و خارج آمریکا
صفحه ۸	صفحه ۹	صفحه ۲۳	صفحه ۲۴	صفحه ۲۴	صفحه ۲۴

انقلاب نباید گول ضدانقلاب را بخورد! (به بهانه ی سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷)

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ وارد ۳۵ مین سال گرد حیات مفلوکش شد. خواستهای اکثریت مردم ایران و ازجمله کارگران، دهقانان و دیگر زحمت کشان که توسط اندک نیروهای چپ نظیر «سازمان انقلابی» با شعار «استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی» در جامعه مطرح شده بود، از فردای انقلاب در شرایط ضعف سازمانی طبقه کارگر و فقدان حزب کمونیست انقلابی و رهبری کننده ی آن توسط نیروهای خرده بورژوائی و بورژوائی خزیده بر قدرت زیر رهبری خمینی به دور ریخته شد. کارگران و زحمت کشان و نیروهای انقلابی چپ در مبارزه علیه رژیم پادشاهی خون دادند، شکنجه شدند، زندانی گشتند، اما مگسان دورشرینی به قدرت رسیده اولین هدفشان را سرکوب این نیروها و به ویژه کارگران و زنان

قرار دادند. به طوری که حتا تشکلهای صنفی کارگری و حق آزادی پوشش زنان تحمل نشد. همه چیز متری می بایست زیر حکم دین از هم پاشیده می شد تا بورژوازی نشسته بر قدرت با تکیه به عقب مانده ترین افکار و اقشار جامعه - مجامع دینی - حکم خونین خود را برقرار سازد. همه چیز نه بر اساس دست آوردهای جدید بشریت متری، بلکه با تکیه بر نظرات متروک هزار و اندی سال گذشته مذهبی شکل گرفت. زنان به دام مذهب و مردسالاری تقویت یافته توسط آن کشیده شدند. مساجد و تکایا رونق گرفتند و دانشگاهها و هنر سراها به میدان کشت و کشتار و ویرانی و تعطیل مبدل گشتند. تلاش شد تا حقوق کارگران در عرصه های کار به سطح روابط استاد و شاگردی قرون وسطائی کشانده شده و زندانها بقیه در صفحه دوم

هراسانی رژیم از حرکت پرستوت به ستوه آمدگان زن

درحالی که اجرای عدالت نسبت به زنان را رژیم درمانده در لجنهای ۱۵۰۰ ساله جُست وجو کرده و بوی تعفن آن از جمله در عرصه ی جداسازی زنان از مردان در اجتماع و مشخصا دانش گاه ها را پر کرده و حتا گستاخی را تابدانجا رسانده است که موفقیت دانشجویان دختر را نشانی از ریخته شدن شبج برتری مردان نسبت به زنان و لذا پژمرده گی مردسالاری در انتظار عموم تلقی می کند، به محروم کردن دانش جویان دختر از تحصیل در برخی رشته ها و سهمیه بندی کردن تعداد پذیرفته شده گان در کنکورهای دانش گاهی به سود مردان، دست به کار فروبردن بیشتر در قلمب تپنده ی پر تحرک زنان در کسب آزادی و رهائی خود نموده است، اما این اعمال مسئولان رژیم انزجار و نفرت بقیه در صفحه پنجم

فرقه گرایی از ایده نولوژی خرده بورژوازی برمی خیزد!

در جنبش کمونیستی و کارگری جهان بعد از تجربه ی شکست دولتهای کارگری در ساختمان سوسیالیسم و جُست و جوی علل آن، بررسی خراب کاری شیوه تفکر خرده بورژوائی به مثابه زمینه ی مادی بروز بوروکراتیسم و رویزیونیسم در دهه های اخیر مورد توجه جدی قرار گرفته است. این واقعیت در ابتدا به وضوح توسط هشدار لنین رهبر و آموزگار بزرگ طبقه ی کارگر که با مسلح بودن به شیوه ی تفکر ماتریالیسم - دیالکتیکی پدیده های ناسالم غیرکارگری را در ممانعت از پیش روی سوسیالیسم می دید و این علفهای هرزه را در نقطه مورد نقد و طرد قرار می داد، بیان شد. اما پس از درگذشت لنین این آموزشها در کشورهای سوسیالیستی مورد توجه جدی قرار نگرفتند.

لنین نوشت: «محوطبات معنایش این نیست که فقط مالکان و سرمایه داران بیرون ریخته شوند - این کار را ما نسبتا به آسانی انجام دادیم - بلکه هم چنین معنایش آن است که مولدین کوچک کالا نیز محو گردند و اما اینها را نمی توان بیرون ریخت، اینها را نمی توان سرکوب کرد، با آنها باید مدارا کرد. آنها را می توان (و باید) اصلاح نمود و به شیوه ی نوین تربیت کرد ولی فقط ضمن یک کار سازمانی طولانی مدت و بطئی و با احتیاط. آنها با طبع خرده بورژوائی خود پرولتاریا را از هر طرف در احاطه ی خود دارند و وی را بدان آغشته می سازند و فاسدش می کنند و دائما در بین پرولتاریا موجب بروز سست عنصری خرده بقیه در صفحه سوم

تشدید اختناق در آستانه ی انتخابات ۲۴ خرداد ۱۳۹۲

حاکمان در وحشت از دست دادن قدرت و جلوگیری از دچار شکست شدن در انتخابات ریاست جمهوری در خردادماه سال ۹۲، شمشیرهای زنگ زده شان را از روبسته اند. دیگر سرود و شادمانی آنان در آستانه ی دهه ی فجر که معنای واقعی اش دهه ی زجر است، جای خود را به بگیر و به بند و بکش تا می توانی داده است. آنان بهترین زمینه برای توجیه خود را در طرح دخالت خارجی در انتخابات یافته و در خفه کردن هر صدای اعتراض حق طلبانه به عدم وجود آزادی در انجام انتخابات را تنها با توسل به عامل خارجی بودن سرکوب می کنند. درحالی که بهترین زمینه برای مبارزه با دخالت خارجی، بسط و گسترش دموکراسی برای توده بقیه در صفحه ششم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



انقلاب نباید گول ضدانقلاب را بخورد بقیه از صفحه اول

به سلاخ خانه های انسانها مبدل گردند. درواقع به جز مبارزات قهرمانانه ی کارگران و زحمت کشان، زنان و نیروهای انقلابی چپ و فریادهای رهائی تا روزهای قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که طومار زنده گی نظام ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی را درهم پیچید، خاطرات خوشی از انقلاب برجای نماند. ضدانقلاب حاکم شده بود و اگر از در توسط حرکت میلیونی توده های مردم درکسوت پادشاهی اخراج شد، از پنجره درشکل و شمایل ولایت فقیه خود را به درون خانه انداخت و اعلام مالکیت برخانه رانمود. انقلاب و انقلابیون گول ضدانقلاب را خوردند و از ابتدا با تمام نیرو و متحدانه علیه این ضدانقلاب تازه به دوران رسیده مبارزه نکردند. چرا چون که قبل از انقلاب شعار مشکوکی پیش کشیده شده بود که در «شاه بایدبرود»! خلاصه شد. شاه رفت و ساخت و پاخت داخلی وجهانی برسر روی کارآوردن اسلامیها باعث شد که ارتش نیز توسط آنها ناگهان «برادر» شد!! ماشین دولتی درهم شکسته نشد و مردم قدرت را به دست نگرفتند. اما آیت الله ها و اعوان و انصارشان گنج قدرت را تصاح نموده و درراس قدرت غنودند.

تازه برای بارسوم معلوم شد که تنها تخریب ساختمان نظام کهن ارتجاعی کافی نیست و برای ساختن نظام نوهم باید نقشه داشت و بلافاصله واردکارزارشد. رفتن شاه کافی نبود. بیان مرارتهائی که مردم طی ۳۵ سال اخیر کشیده اند روشن تر از هرچیزی دربرابرمان قرارداد: فقر و گرسنه گی و بی حقوقی بی حد و حساب، کشت و کشتار و اعدامهای مکرر در کوچه ها و میادین، انبارشدن ثروتهای عظیم دردست گروهی آقا و آقازاده، استعمار بی رحمانه ی کارگران و زحمت کشان، افزایش پیوسته ی کودکان کار، فروش دختران، فروش اعضای بدن برای امرارمعاش، سرکوب ملیتها و اقلیتهای مذهبی و دریک کلام جهنمی جدید بر روی زمین برای بیش از ۷۰ میلیون مردم کنونی ایران!! تنویر و ریای حاکمان طی این ۳۵ سال به حدی رسیده است که تمام احادیثی که طی قرون و اعصار در رابطه با فضایل دینی ساخته و به خورد مردم می دادند را به مصداق «چون به خلوت می روند آن کاردیگر می کنند» نیز این بار آشکارا زیرپا گذاشته اند. از جمله این که: زنی یهودی خاکستر روی

محمدپاشید و محمد دستورداد که کاری با او نداشته باشند، امروزه چنین معادلی پیدا کرده است که اگر کسی به خامنه ای و یا احمدی نژاد بگوید بالای چشم شما ابروست، اگر درزیر شکنجه جان نیازد، سالها باید در زندان مورد آزار قرارگیرد. امری که نشان می دهد دین و مذهب ابزاری است در دست حاکمان برای ادامه به چپاول و حکم رانی بر مردم و درعین حال مانع شدن از این که مردم برای همیشه خود را از چنگال عفریت ظاهرا خوش خط و خال مذهبی و نظام طبقاتی هزاران ساله نجات دهند. اما انقلاب ۱۳۵۷ استثنا نبود. درانقلاب مشروطیت نیز ماجرا به نوعی دیگر اما درهمین راستا طی بیش از سه ربع قرن پیش به اجرا درآمد. بنا به مثل معروف «مردم یونجه خوردند تا مشروطیت را به دست آورند»، اما درشرایطی که خودمردم درصدد کسب قدرت نبودند و فکرکردند با تحمیل برگزاری مجلس و قانون اساسی کارتمام است، نمایندگان فئودال بورژواهای وابسته به امپریالیسم با نظام پادشاهی ظاهرا مشروط قدم پیش گذاشتند و با نشستن بر سریر قدرت اوضاع را به نفع خویش سازمان دادند. و اگر درگذشته و درنظام قاجاری حکم مطلق شاه برقرار بود درنظام جدید مشروطه، با تدوین قانون اساسی که عمده تا درمیان کتاب قانون مطالبش باقی ماند، دزدان قانون، دزدی را از مجرای قانون کردند، استبداد پادشاهی سرچایش ماند و بازهم فقر و فاقه و دیکتاتوری براکثریت مردم مستولی شد و سکه رایج روزگردید و مردم همای آزادی و بهروزی را فقط در خواب توانستند ببینند و شاعران به صدا درآمدند که: «آزادی انقلاب اول گم شد، باردیگر انقلاب می باید کرد». اما این درس عمیقاً توسط مردم و نیروهای سیاسی پیشرو به خوبی درک و آموخته نشد. جنبش ملی شدن صنعت نفت درنیمه دوم دهه ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه ی ۱۳۳۰ باردیگر میلیونها مردم را درخیابانها و محلهای کار و تحصیل به صف کشید که قهرمانانه برای قطع دست امپریالیسم انگلیس از چپاول نفت ایران بیابرخاستند و با دادن قربانیان زیاد صنعت نفت را ملی کردند. اما رهبری این جریان نه در دست نیروهای انقلابی، بلکه در دست نیروهای بورژوائی ظاهرا خوشنام بود. وقتی که امپریالیستها و نیروهای مرتجع داخلی دست در دست هم کودتای ۲۸ مرداد را سازمان دادند، رهبری بورژوائی که از قبل از این توطئه اطلاع داشت تن به مبارزه با کودتاچیان نداد و نیروهای مرتجع

با حداقل تدارک ضدانقلابی، پیرو شدند و نتایج مبارزات مردم بار دوم نیز بر باد رفت و به جای یک امپریالیست کنسرسیومی از امپریالیستها بر سرچشمه ی نفت اطراق کردند و امپریالیسم تازه نفس آمریکا وارد کارزار ایران شد.

اکنون پس از ۳۵ سال مبارزه ی بی امان مردم و به ویژه کارگران، زنان، جوانان، دانش جویان و غیره، به علت نفرت مردم از حاکمان زمینه برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی بیشتر از گذشته فراهم شده است. اما این بار نیز به علت سرکوب و پراکنده گی نیروهای چپ و فقدان حزب کمونیست پیشرو طبقه ی کارگر جریانات مختلف بورژوائی و خرده بورژوائی دراپوزیسیون رژیم و گوشه ی چشمی که امپریالیستها نسبت به آنان دارند، برای پرش به قدرت روزشماری می کنند. زمینه باردیگر برای تکرار فاجعه های گذشته و شکست مبارزات انقلابی کارگران و زحمت کشان دارد فراهم می شود تا باردیگرمشتی خودپرست و نوکر مآب سرمایه و امپریالیستها بر سر قدرت نشسته و برای بارچهارم پس از تندپیچهای تاریخی تغییر، بلاهای مشابه و چه بسا افسارگسیخته تر از وضع تحمیل شده ی حاکمان کنونی را برسر این اکثریت زحمت کش جامعه فرودآورند.

کارگران و زحمت کشان! خود را دلخوش رژیم پنج امپریالیستی نکنید! به قولهای سلطنت طلبان، مجاهدین، جنبش سبزها، و اصلاح طلبان، آبادگران، نیروهای بورژوائی دیگر دراپوزیسیون و غیره از درون خود رژیم یا بیرون از آن دل نبندید! این حق مسلم شما است که پس از آن همه مبارزه، زجر و بدبختی کشیدن و خون دادن و تحقیرشدن، این بار مصممانه و با تکیه به نیروی خود قدرت دولتی را به دست بگیرید، ماشین دولتی موجود را درهم بشکنید. دیگر اثری از نیروهای مسلح در خدمت سرمایه داران و استبداد آنان باقی نگذارید! خود را هرچه بیشتر مسلح کنید! و برای ایجاد نظم درکشورتوده های مسلح را سازمان بدهید! دست سرمایه داران را اعم از دولتی و خصوصی در اعمال قدرت قطع کنید! از شعار همه ی قدرت به دست توده های کارگر و زحمت کش، پیروی کنید! انقلاب را ادامه دهید تا محو کامل طبقات.

تنها در چنین صورتی شما قادر خواهید شد سرنوشت خودتان را به دست گرفته و دیگر هیچ آقا بالاسری را برای حکم رانی بر خود نداشته باشید.

وضعیت شما با رفتن خامنه ای و

انقلاب دموکراتیک مرد، زنده باد انقلاب سوسیالیستی در ایران



آمدن موسوی و کروب، یا هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان، یا رضا پهلوی و مسعود رجوی و... هرگز و هرگز عوض نشده و دیو سرمایه و استثمار و ستم باز هم شما را از پای درخواهد آورد و آموزش شعر انترناسیونال: «برما نبخشد فتح و شادی - خدا، نه شاه، نه قهرمان؛ بادست خود گیریم آزادی - درپیکارهای بی امان» را بیاد بسپارید و آلت دست به قدرت رسیدن طبقات دشمن خود نشوید!

انقلابها و جنبشهای انقلابی ما را سه بار سرمایه داران و مرتجعان ضبط کرده و دزدیدند. بیا نید در آستانه ی ۳۵ سال گرد انقلاب بهمن ۵۷ سوگندبخوریم که دیگر نگذاریم برای چهارمین بار نیروهای مرتجع با سوارشدن بر دوش ما به قدرت و ناز و نعمت برسند. تاریخ قضاوت خواهد کرد که تاجه حد به این سوگند وفادار مانده و به آزادی و برابری و رفاه اکثریت محروم کشور، که خود جزئی از آن هستیم، معتقد بوده و در مبارزه به آنها دست خواهیم یافت. در این حرکت تاکنونی در عرصه ی نیروهای انقلابی و مردمی، سرزنش بیشتر متوجه نیروهای چپ است که در طی این ۳۵ سال به علت گروهیگری و خودمرکز بینی و برخورد لایبالیگرانه به کمونیسم علمی تحت تاثیر شیوه تفکر خرد بورژوائی دچار انواع دیدگاههای انحرافی شده و تاکنون قادر نشده اند حزب راستین کمونیست را که به حق باید رهبر مبارزات شما باشد به وجود آورند. بنابراین اگر به خوندنایند، جواب تاریخ و مشخصا شمارا در آینده باید بیش از همه بدهند. اگر از تاریخ مبارزاتی خودمان در ۱۰۰ سال اخیر نمی آموزیم، حداقل به مبارزات دوسال اخیر در کشورهای عربی نظری بیاندازیم و ببینیم که رفتن دیکتاتورهای تونس و مصر، آزادی برای مردمان آن کشورها بوجونیاورد و هم اکنون خیابانهای تونس، قاهره، سوئز، اسکندریه شاهد ریخته شدن خون انسانهای معترض به حکومتهای جدیدی است که روی کار آمده اند. پس خیال پرست نباشیم و خود را برای کسب قدرت و حفظ آن در دست خودمان آماده کنیم. نیروی توده ها عظیم و زوال ناپذیر است. با اعتماد به نفس و بدون دنباله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی برای رهائی خود بپا خیزیم. انقلاب هدفش روی کار آوردن مجدد ضدانقلاب در شکل و شمایل دیگر نیست. به هوش باشیم!

حزب رنجبران ایران - بهمن ۱۳۹۱



فرقه گرانی.....بقیه از صفحه اول

بورژوائی، از هم پاشیدگی و انفرادمنشی می شوند و شور او را بدل به یاس می کنند». (بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم - آثار منتخب در یک جلد به فارسی - ص ۷۴۴ - ۱۲ مه ۱۹۲۰) و یا «بدیهی است طبع اختلال طلبانه خرده بورژوائی که در هر انقلاب پرولتاری ناگزیر به نسبتهای مختلف بروز می نماید و در انقلاب ما به حکم جنبه ی خرده بورژوائی کشور و عقب ماندگی آن و نیز عواقب جنگ ارتجاعی با شدت خاصی بروز می نماید» نمی تواند مهر نشان خود را در شوراها نیز باقی نگذارد». (همان جا - وظائف نوبتی حکومت شوروی - ص ۶۱۸ - مارس - آوریل ۱۹۱۸)

طبقه ی کارگر بورژوازی را از قدرت به زیر کشید. او را از داشتن مالکیت بر ابزار تولید و مبادله محروم ساخت. بورژوازی به مثابه یک طبقه کوچک حیطه ی عمل کرد مستقیم و تاثیر گذاری اش حداقل از نظر مادی درون کشوری محدود گشت. اما خرده بورژوازی که در آرزوی رسیدن به سرمایه دار شدن در سطح بورژوازی را داشت، و حتا قبل از انقلاب در رابطه با سرکوبهای بورژوازی حاکم تاحدی به طرف پرولتاریا متمایل شده بود تا مگر از این طریق خود را از مهلکه فشار سرمایه بزرگ بیرون بیاورد، پس از انقلاب کارگری متوجه شد که دوران او نیز به سر آمده و دولت کارگری از میان برداشتن هرگونه استثمار - اعم از بزرگ و کوچک - را مد نظر دارد و دیر یا زود به سراغ سرمایه های کوچک نیز خواهد آمد. به این علت تمام تلاشش را به کار بست تا شیوه تفکر خود را چه از طریق دامن زدن به بوروکراسی و چه از طریق نفوذ در احزاب کمونیست در قدرت و تلاش برای جا انداختن ارزشهای بیبشی خود بر آن، چون غده ای سرطانی برای نابود کردن نظام سوسیالیستی دست به کار شود. این عمل نه ضرورتا بر اساس نقشه ای آگاهانه و سازمان یافته توسط خرده بورژواها، بلکه به طور غریزی و در تلاش برای نجات خود به مثابه قشراجماعی وسیع، توسط عناصر خرده بورژوازی خزیده در درون حزب کمونیست، صورت گرفت.

چرا بعد از بروز رویزونیسم اعم از کهن، مدرن و سه جهانی، اکثریت احزاب کمونیست این انحراف از اصول پرولتاریا را پذیرفتند؟ آیا رهبری احزاب سوسیالیستی که در اوایل قرن بیستم نفوذ زیادی در میان طبقه کارگر داشتند، همه بورژوا و صاحب

سرمایه شده بودند؟ مسلما نه! آنها خرده بورژواهایی بودند که از میان روشنفکران و با کارگران یقه سفید که به عنوان حامی رفرمیسم در برابر انقلاب کردن و از بین بردن اصل مالکیت خصوصی و استثمار بلند شده بودند؟ آیا خرده بورژواهایی که به درون احزاب کمونیست در قدرت رخنه کرده ولی جهان بینی شان هنوز خرده بورژوائی مانده بود، صاحب سرمایه شده بودند؟ باز هم نه! آنها طبق دیدگاه محدود و تنگ نظرانه ی خودشان جهان را می خواستند در آن قالبی بسازند که مناسب حالشان بود و با انقلاب به ستیز پرداختند و بدین ترتیب راه را برای کسب دوباره قدرت توسط خرده بورژوازی و نهایتا بورژوازی مهیا ساختند. آیا رهبران اتحادیه های کارگری که در بسیاری در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری به جای دفاع از منافع هم طبقه ای های شان به دنبال رفرمیسم و سازش طبقاتی افتادند، از ابتدا بورژوا بودند و یا سیاست رفرمیستی را به دلیل ارتقاء یافتن شان به سطح کارگران یقه سفید و درک نادرست شان از مبارزه طبقاتی در پیش گرفتند و به دام خرده بورژوازی و بورژوازی افتادند؟

تمام این واقعیتهای نشان می دهند که بدون آگاهی عمیق طبقاتی و قرار گرفتن در موضع انقلابی پرولتاریا برای از بین بردن آگاهانه و قهرآمیز نظام طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله و به کار بستن آن در عمل، نمی توان به طور شعاری با چسبیدن شعارگونه به برخی مواضع طبقه ی کارگر و عدم اجرای آنها در عمل، و یا درک نادرست و مغشوش از آنها، ادعای پیشرو طبقه کارگر و کمونیست بودن را نمود.

در بحبوحه ی انقلاب دموکراتیک نوین در چین مائو تسه دون در «سخنرانی در محفل ادبی و هنری بین آن» - ۲ مه ۱۹۴۲، برای نشان دادن اهمیت اتخاذ موضع پرولتاریا به هنگام شرکت در انقلاب گفت:

«اگر می خواهید توده ها شما را درک کنند، اگر می خواهید با توده ها جوش بخورید، باید اراده کنید و از یک پروسه طولانی و حتی دردناک تجدید تربیت بگذرید. در این جا من می خواهم تجربه خود را در مورد چگونگی دگرگون شدن احساساتم در اختیار شما بگذارم. من به عنوان دانشجو وارد زندگی شدم و در مدرسه عادات و رسوم دانشجویی را فراگرفتم. من می پنداشتم اگر در برابر دانشجویان دیگر که هیچ باری را بر دوش و یا با دست خود حمل نمی کردند، به کوچک ترین کار بدنی بپردازم، مثلا بساط



سفرم را خودم حمل کنم، از شخصیت کاسته می شود. در آن زمان من فکرمی کردم که در دنیا فقط روشنفکران یگانه مردم پاک و تمیز هستند و کارگران و دهقانان درمقایسه با آنان کم و بیش کثیف اند. ممکن بود لباس یک روشنفکر را بپوشم زیرا که فکرمی کردم پاک است، ولی حاضر نبودم لباس یک کارگر یا دهقان را بپوشم، زیرا که آن را کثیف می دانستم. اما پس از آن که انقلابی شدم و در میان کارگران، دهقانان و سربازان ارتش انقلابی زندگی کردم، به تدریج آنان را شناختم و آنها هم رفته رفته مرا شناختند. آن گاه، و فقط آن گاه بود که در احساسات بورژوائی و خرده بورژوائی که در مدارس بورژوائی به خورد من داده بودند، تحولی بنیادی روی داد. من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته اند، درمقایسه با کارگران و دهقانان پاک نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاک تراند، و آنها اگرچه دستهای چرکین دارند و پاهای شان به تپاله آلوده است، از همه روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا پاک تراند. این همان چیزی است که از تغییر احساسات، تغییر از یک طبقه به طبقه دیگر فهمیده می شود. اگر نویسندگان و هنرمندان ما که از محافل روشنفکری می آیند، بخواهند که آثارشان مورد قبول توده ها واقع شود، باید افکار و احساسات خود را عوض کنند و تجدید تربیت یابند. بدون این تغییر، بدون این تجدید تربیت، به انجام هیچ کاری موفق نخواهند شد و به سان میخ چهارگوشی خواهند ماند که در سوراخ گرد فرو نمی رود».

در مورد این مثال ساده ولی عمیق قدری بیاندیشیم. تغییر احساسات و شیوه تفکر خرده بورژواهایی که مصممانه گام در پیوستن به اردوی انقلابی طبقه کارگر گذاشته اند، مقدمات این است که شیوه تفکر ماتریالیستی - دیالکتیکی که متعلق به جهان بینی طبقه کارگر کمونیست است، فرا بگیرند. از ذهنی گری و توسل به ایده آلیسم پرهیز کنند و به واقعیتها احترام گذاشته و به قول معروف «پای مرده را برای جا دادن در تابوت اَرَه نکنند!».

امروز همه می دانند که در تاریخ ۱۳۴۳ تعدادی از کادرها و اعضای حزب توده در مبارزه علیه موضع رویزونیستی رهبری حزب توده از آن حزب انشعاب کردند و از جمله «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را در چارچوب جنبش کمونیستی جهانی ضد رویزونیسم مدرن به وجود آوردند که شعار «انقلاب قهرآمیز راه رهایی خلقهای ایران است» را پذیرفته و

برای تحقق آن با تمام کمبودهایی که داشتند، دست به کار شدند. در جنبش انقلابی تعدادی از کادرهای حزب دموکرات ایران نظیر شریف زاده و ملا آواره که خود را چپ و برخی مارکسیست - لنینیست می دانستند و به مدت یک سال در مناطق مرزی ایران و عراق - ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷ - شرکت کردند و سپس به بقایای پیشمرگان پس از جان باختن این دو فرد انقلابی در کردستان عراق آموزش مارکسیستی دادند. برای درک اوضاع ایران به بررسی آن پرداختند و نظرات خود را در ماهنامه ی «توده - ارگان سازمان انقلابی» نوشتند و پرچم ایجاد حزب کمونیست را از وحدت مارکسیست - لنینیستها برافراشتند و در جهت پیوند با کارگران و دهقانان در ایران اعضای خود را روانه ایران نمودند و تا سرنگونی رژیم شاه تعدادی از کادرهای رهبری شان در مبارزه علیه رژیم جان باختند و تعدادی از کادرها نیز در شکنجه گاههای رژیم محکوم به زندان شدند. «سازمان مارکسیست - لنینیست توفان» و «سازمان انقلابی زحمت کشان کردستان ایران - کومه له» نیز در نیمه دوم همان دهه و قبل از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ ایجاد شدند. پس اگر امروز رفقای باقی مانده از جنبش چریکی به گذشته خود برخورد می کنند، بدون این که نشان داده باشند که تشکلهای موجود قبلی انحرافی بودند، درحالی که در همان زمان همین تشکلهای چپ به انتقاد از «مبارزه مسلحانه جدا از توده ها» ی چریکهای فدائی خلق ایران می پرداختند و قهرمانی رفقای جانباخته ی چریک را می ستودند ولی آن را کافی برای حرکت درست انقلابی پرولتاری نمی شماردند، نباید به خود مدال «یگانه سازمان کمونیست» دهند، آن هم به بهانه ی این که «یاس و انفعال در جنبش کمونیستی و انقلابی حاکم بود»! فراموش کنند که در همان زمان تشکلهای دیگر چپ نیز فعالیت می کردند چه بسا با خط درست مبارزاتی! آنها چنان بزرگ نمائی از خود ارائه می دهند که در بیانیه اخیرشان بار دیگر ادعا می کنند «بخش بزرگی از توده های کارگر به صفوف این سازمان پیوستند»! (تکیه از ما است). توجه کنیم:

«بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت)» به مناسبت چهل و دومین سال گرد نبرد سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، حمله مسلحانه به یکی از مراکز سرکوب و ستم رژیم شاه در سیاهکل، در شرایطی که دستگاه پلیسی - امنیتی استبداد، کوچکترین تجلی نارضایتی و اعتراضی را در نطفه خفه می کرد و یاس و انفعال در جنبش کمونیستی و انقلابی

حاکم بود، شور مبارزاتی نوینی را در میان انقلابیون برانگیخت. نشان داد که می توان در اوج استبداد و اختناق نیز پاسداران نظم ارتجاعی را به مصاف طلبید و قدرت پوشالی شان را در انتظار همگان بر ملا کرد. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که از دل این مبارزه برخاست، به یگانه سازمان کمونیست ایران تبدیل گردید که توانست به رغم تمام وحشیگری دستگاه امنیتی - پلیسی رژیم شاه، اعدام و کشتار صدها فدایی و به بند کشیدن هزاران تن در زندانهای قرون وسطایی، به مبارزه ادامه دهد و ادامه کاری خود را تضمین کند... از همین روست که در جریان انقلاب و قیام مردم ایران، بخش بزرگی از توده های کارگر و زحمتکش و روشنفکران انقلابی به صفوف این سازمان پیوستند.» (بهمن ۱۳۹۱) - تکیه از ما است واقعیت این است که بعد از انقلاب بخش قابل ملاحظه ای از روشنفکران و اقشار خرده بورژوازی به طرف سازمان چریک های فدائی خلق گرایش یافتند. اما همین تفکرات خرده بورژوازی باعث درهم شکستن این سازمان، پراکندگی نیروهای گردآمده به دور این سازمان و تبدیل آنها به سازمانهای کوچکتر جدا از توده ها شد. تاکید این موضوع که آنها سازمان چریک ها را تنها نیروی مبارزه آن دوران می نامند فقط می تواند از درک تنگ نظرانه خرده بورژوازی رهبری آنان از جنبش کارگری و مبارزات زحمتکشان ایران در دوران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ و تاکید روی مبارزات روشنفکرانه ناشی شود. مسئله تنها به سازمان چریک های فدائی خلق محدود نمی شود و مسئله حتی بعدها هم در تشکیل «حزب کمونیست ایران» (تابستان ۱۳۶۲) که از دو جریان کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بوجود آمد نیز تکرار شد و استدلالی که گویا «در شرایطی که یاس و انفعال در جنبش کمونیستی و انقلابی حاکم بود» حزب کمونیست بوجود آمد نیز از یک خود بزرگ بینی خرده بورژوائی ناشی می شود که نتایجش را در انشعابات متعدد از آن حزب می بینم.

می توان دامنه ی این لیست را وسیعتر نیز نمود و از جمله حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) حمله به آمل را در سال ۱۳۶۰ که اگر واقع بینانه می نگریستند و نه احساسی، برخوردی چپ روانه بود به عنوان نمونه انجام مبارزه مسلحانه ذکر نمی کردند، آن هم در شرایطی که حزب کمونیست پیشرو طبقه کارگر به وجود نیامده، تشکلهای

پیروزی انقلاب پرولتاری در گرو طرد شیوه تفکر خرده بورژوائی است



موجود از داشتن خط مشی پرولتری
هنوز محروم بودند و این مبارزه
نیز توسط گروهی از چپهای مبارز و نه با
تکیه به قیامی توده ای سازمان یافته بود.
در آن زمان جنبش مسلحانه در کردستان تحت
رهبری کومه له با تمام ضعفهایش با تکیه به
توده ها ادامه داشت و نیروهای چپ دیگر
نیز در مبارزه مسلحانه شرکت داشتند و
تمامی ضعفهای مربوط به انجام آموزشهای
کمونیسم علمی در انقلاب قهرآمیز را با خود
حمل می کردند. این مدال «من اول بودن»
را به خود دادن، باوجودی که اشکالات
آشکاری در این حرکت موجود بود نمی
توان جز در چارچوب رسوخ شیوه تفکر
ماجراجویانه خرده بورژوائی و کفاره دهی
حرکت راست روی با چپ روی دانست.
جنبش کمونیستی و کارگری ایران بدون
تسویه حساب با این گونه تفکرات خرده
بورژوائی در درون جنبش و در صورت
ادامه به پافشاری روی فرقه گرایی، قادر
به حرکتی تاریخ ساز در ایران نخواهد شد
و ما به عنوان بخشی از جنبش کمونیستی
ایران از تمام نیروهای چپ دعوت به عمل
می آوریم تا برای فراهم نمودن شرایط
جهت حرکتی تندروار در این جنبش،
مقدمتا ضروری است گرد و غبار ریشه
داونده تفکرات خرده بورژوائی را از خود
بزدایند و با احترام به دیگر تشکلهای حول
آموزشهای کمونیسم علمی خود را سازمان
داده و با دیگر تشکلهای حول نکات اساسی
برنامه و تاکتیک متحد شده و پیوند عمیقی
با جنبشهای کارگری و توده ای از طریق
حزب واحدشان بیابند و مبارزات کنونی به
ویژه در جنبش کارگری ایران را از نقاط
گری رفرمیستی و سازشکارانه درآورده
و در جهت سرنگونی نظام بورژوائی به
غایت مستبد حاکم، انجام انقلاب کارگری و
استقرار سوسیالیسم گامهای تعیین کننده ای
بردارند.

جای امیدواری هست که عناصر آگاه از
درون جنبش طبقه کارگر که هم اکنون
در ایران مبارزه می کنند فارغ از فرقه
گرایی و تنگ نظری، دیدگاه کمونیستی و
انقلابی را ارائه می دهند که ضروری است
به این نظرات با دقت گوش فرادهم. آیا
نیروهای چپ به فراخوان شاهرخ زمانی -
این کارگر مبارز - از زندان گوهر دشت در
۵ بهمن ۱۳۹۱ توجه خواهند کرد؟ :

«طبقه کارگر فقط با وحدت و تشکیلات
می تواند در مقابل هجوم برنامه ریزی
شده و یکدست طبقه سرمایه داری ایران به

مقاومت سراسری و هجوم سراسری برای
به دست آوردن دستاوردهای از دست رفته
خود مخصوصا امنیت شغلی دست یابد.
برای چنین منظوری اتحاد کارگران شاغل
و بیکار ضرورت حیاتی دارد.
حکومت ضد کارگری ایران با پیاده کردن
سیاستهای نئولیبرالی صندوق بین المللی
پول، بانک جهانی خصوصی سازی تولید،
توزیع، تحصیل، خدمات و درمان، برداشتن
گمرکات محلی برداشتن یارانه ها، نابودی
امنیت شغلی عملا همسو با تمام کشورهای
سرمایه داری تلاش می کند بار بحران را بر
دوش طبقات زحمتکش بیاندازد. ما خانواده
۵۰ میلیونی کارگران ایران به عنوان گردانی
از ارتش ۲/۵ میلیاردی کارگران جهان در
مقابل حکومت جمهوری اسلامی به عنوان
شریک و مدافع شرکتهای چند ملیتی در
بهره کشی خود هدف و منافع و برنامه های
مشترکی داریم.

رفقا، برادران و خواهران:
برای ایجاد تشکلهای طبقه کارگر یعنی
اتحادیه و حزب سیاسی در شرایط حکومت
نظامی، از یک طرف ایجاد هسته ها و کمیته
های مخفی در محل کار و زندگی کارگران
برای ایجاد سندیکا و اتحادیه و از طرف
دیگر اتحاد آگاهانه محافل و سازمانهای
سوسیالیستی بر پایه فکر و برنامه عمل
مشترک و اعتقاد به مبارزه طبقاتی و قدرت
کارگران در جهت ایجاد سازمان سیاسی
کارگران اختصاص دارد در شرایطی که
سرکوب عریان سندیکاها و کمیته های علنی
کارگران باب شده است مبارزه کارگران
در صنوف و کارخانجات، فرسوده و در
جا می زند، نتوانسته و نمی تواند تأثیرگذار
باشد، در شرایط تغییرات مهم سیاسی (مثل
۸۸) طبقه کارگر ناظر بی طرف، دنبال رو
حوادث و جریانات سرمایه داری می شود
در شرایطی که مبارزات خورده کارانه،
پراکنده و بی برنامه طبقه کارگر نمی تواند
این طبقه را از جهنم سرمایه داری نجات
دهد. تنها با ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر
مکعب از انقلابی ترین نهادها و سازمانهای
سوسیالیستی همچنین پیشروترین و
جسورترین کارگران در تمامی عرصه
های کار و تولید می توان بر ضعف های
کنونی غلبه کرد و طبقه کارگر را به نیروی
متحد سازمان یافته و با برنامه سراسری و
تأثیرگذار و رهبر در رأس تمام جنبشهای
دمکراتیک قرار داد، برای چنین کار مقدسی
زمان را از دست ندهیم با تمام قوا باید پیش
برویم. (تکیه از ما است)
بدون از دست دادن فرصت به سمت ایجاد

حزب سیاسی و اتحادیه های کارگری دو
جزء جدایی ناپذیر تشکل طبقاتی کارگران
حرکت کنیم. برای ساختن حزب و اتحادیه ها
در محل کار و زندگی کارگران باید اقدام به
ایجاد هسته ها و کمیته های مخفی سازمانده
حزب و اتحادیه ها نماییم.
چاره کارگران وحدت و تشکیلات است.



هراسانی رژیم ... بقیه از صفحه اول

انسانهای آزاده و مترقی را بیش از پیش
برانگیخته است.
از جمله این که: «فاطمه رهبر، نماینده
مجلس ایران و عضو فراکسیون زنان،
«تساوی جنسیتی» را یک دیدگاه غربی
دانسته و می گوید معتقد به «عدالت جنسیتی»
است. وی در ادامه صحبت با روزنامه بهار
با اشاره به این که «تفکیک جنسیتی بخشی
از سهمیه بندی جنسیتی است» رعایت برخی
از مسائل از جمله «سهمیه بندی جنسیتی» را
یکی از مقتضیات «شرایط فرهنگ دینی و
ایرانی» دانست.
۶۰۰ کد رشته دانشگاهی سهمیه بندی شده
و دانشگاه علامه طباطبائی به عنوان یکی
از دانشگاه های مادر در علوم انسانی از
ورود دختران دانشجو به بسیاری از رشته ها
از جمله مددکاری، مشاوره، حسابداری،
مدیریت صنعتی، مدیریت بازرگانی و علوم
اجتماعی جلوگیری کرده است.
هم اکنون سیاست سهمیه بندی جنسیتی چنان
جدی پیگیری می شود که سهمیه زنان در
دفترچه کنکور سال ۹۰ در دو رشته و در
سال جاری در ۷۷ رشته از ۳۶ دانشگاه به
صفر رسیده است.
پیش تر، مرکز پژوهش های مجلس با اعلام
این که نسبت دختران برای ورود به آموزش
عالی و شرکت کنندگان در کنکور سراسری
و پذیرفته شدگان دختر از سال ۱۳۶۲ تاکنون
افزایش چشمگیری یافته است، به طوری که
تعداد شرکت کنندگان زن در کنکور از ۴۲
درصد به ۶۵ درصد و میزان پذیرفته شدگان
نیز از ۳۲ درصد به ۶۵ درصد ارتقا
یافته است این امر را زمینه ساز بروز
«نگرانی هایی» دانسته بود. (به نقل از
آسمان دیلی نیوز - ۲۰ بهمن ۱۳۹۱)
آری برای اسلامی که دیوار پوشیده اش
با حفظ مردسالاری در ابعاد ضدبشری اش
فقط قابل دوام است پیروزی دانش



جویان دختر باید نگران کننده باشد. این نماینده مجلس به جای دفاع از حقوق هم جنسهای خود به نادرستی، تساوی جنسیتی را به دولتهای غربی رجوع می دهد و فراموش می کند که در غرب هم اینک زنان برای کسب برابری با مردان در پیشرفته ترین کشورهای غربی نیز مبارزه می کنند. آنها، این برابری را هنوز هم به کاملی به دست نیاورده اند. درحالی که فریاد رهائی زنان مربوط به متفکران و انسانهای آزاده ی قرون ۱۸ و ۱۹ و به ویژه کمونیست است که شیپور رهائی زنان را به صدا درآوردند و با رشد جنبش کارگری، زنان کارگر مبارز در آمریکا برای کسب حقوق پایمال شده شان به مبارزه با حاکمان سرمایه دار پرداختند، خون دادند و نهایتاً ۸ مارس به مناسبت قدردانی از این مبارزات به مثابه روز جهانی زن شناخته شد و در این روز که جز در کشورهای به شدت ارتجاعی و ضد زن نظیر ایران از برگزاری آن ممانعت به عمل می آید در سراسر جهان فریاد رهائی زنان از استثمار و ستم مضاعف سرمایه سالاری و مرد سالاری طنین انداخته و در این مبارزه ی تاریخ ساز زنان درسنگراول مبارزه پیکار می کنند.

مع الوصف، دانش و تکنولوژی غرب خوب است و ایرانیان باید به آن دست یافته و در خدمت رژیم عقب مانده اسلامی قرار دهند! دوا و درمانهای غرب هم خوب است و هم اکنون که به علت تحریم اقتصادی دولت های امپریالیستی به ایران نمی رسد و بسیاری از هم وطنان جان شان را از دست می دهند و حتا آه و ناله های سردمداران رژیم بلندا است! خود روهای گران قیمت ضدگلوله ساخته شده در غرب برای قرار گرفتن در دسترس آیت الله ها و دولتیها خوب است! و دامنه ی این نکات خوب موجود در غرب مثنوی ۷۰ من کاغذ می شود؛ ولی آن جا که دست آوردهای انقلابی در غرب در مورد زنان پیش می آیند، آه و ناله ی مدافعان عقب ماندگی و از جمله خانم رهبر بلند می شود و ضدیت با غرب را نه از دید استثمار و ستم بر زنان، بر کارگران و زحمت کشان کشورهای خودی و اعمال استعمار نوین در جهان و کشیدن این کشورها به خاک و خون برای حفظ سلطه خود، بلکه از دید «تساوی جنسیتی» که مدال دروغینی است به غرب نسبت داده و با این کار خود را نا آگاهانه به مُبَلِّغ غرب تبدیل می کند، از این بیشتر نمی توان از یک نماینده رژیم اسلامی در مجلس انتظار داشت!

بیش از ۳۰ سال است که کاروان رهائی

زنان در ایران با روی کار آمدن رژیم اسلامی با هیبت و صلابت بی مانندی به راه افتاده، مبارزه ی پیگیر و بی امانی را پیش برده و هزاران قربانی را در این راه متحمل شده است. جلوگیری از این حرکت غرور آفرین دیگر ممکن نیست و فریادهای حاکمان در ایجاد محدودیتهای بیشتر نسبت به زنان و به دروغ «فرهنگ دینی و ایرانی» تراشیدن به آن، راه به جای دوری نخواهند برد. عصر رهائی زنان فرارسیده است.

ک.ابراهیم - ۲۱ بهمن ۱۳۹۱



... تشدید اختناق ... بقیه از صفحه اول

های وسیع مردم از جمله در برخورد به انتخابات است که در چنین صورتی عمال امپریالیستها در انفراد مانده و موثر واقع نخواهند شد. اما بگیر و به بند و هشدارهای کاربه دستان رژیم نشان از ترس آنها از حرکتی مردمی است که خود این امر زمینه را برای اظهار نظر و دخالت خارجی مناسب کرده است!

- سایت حقوق بشر ایران فوریه ۲۰۱۳ :

بر اساس گزارش منابع معتبر اعدامها در زندان رجایی شهر، افزایش یافته است. بر اساس این گزارشات بطور روزانه زندانیانی از بندهای خود منتقل می شوند که اجرای احکام تعدادی از آنها نیز تأیید شده است. روز ۲۷ ژانویه دو زندانی بنامهای مسعود علی مرادی و محمود نظامی در زندان رجایی شهر با طناب دار اعدام شده اند. هیچ کدام از این دو اعدام توسط مقامات ایرانی بطور رسمی اعلام نشده است. روز ۳ فوریه یک زندانی از بند ۳ رجایی شهر منتقل شده و روز ۴ فوریه نیز یک زندانی دیگر که نام وی علی محمدزاده گزارش شده از بند یک منتقل شده است. منابع می گویند که زندانیان بطور عادی برای اعدام به اوین منتقل می شدند اما در دو ماه اخیر مقامات حکومتی زندانیان را در سالن تازه ای که در زندان رجایی شهر احداث شده است با طناب دار اعدام می کنند.

- محکوم به اعدام نمودن لقمان و زانیار مرادی و عمر شهبازی که در مورد فرد آخری که قرار بود روز چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۹۱ اعدام شود، با اعتراض وسیع مردم در سه شنبه ۳ بهمن که در سنجند در برابر زندانی که عمر در آن بود، صورت گرفت ، خواستار

آزادی عمر شدند و در درگیری سختی با نیروهای انتظامی که به زخمی شدن تعدادی از تظاهرکنندگان انجامید، اعدام وی را یک ماه به تاخیر انداختند.

- سازمان حقوق بشر ایران با انتشار اطلاعیه ای (آسمان دیلی نیوز ۱۸ بهمن ۱۳۹۱) از ادامه اعدام های دسته جمعی، گسترده و اعلام نشده صدها زندانی در زندان وکیل آباد مشهد در ماه های اخیر خبر داد. تعداد ۴۰۰ زندانی در زندان وکیل آباد مشهد اعدام شده اند. بنا به گفته ی منابع، اعدام مخفیانه ی زندانیان هر یکشنبه و چهارشنبه صورت می گیرد. با این حال گزارشاتی مبنی بر اعدام در سه روز هفته نیز وجود دارد. اطلاعات تفصیلی در مورد تعداد زندانیان اعدام شده فراهم نیست، با این وجود حداقل در یک مورد از این اعدام ها تعداد ۵۰ نفر اعدام گشته اند. منابع اعلام کرده اند که تعداد ۴۰۰ نفر در چهار یا پنج ماه گذشته اعدام شده اند و اعدام های هفتگی همچنان در حال وقوع است.

- روز چهارشنبه ۱۱ بهمن ماه تعدادی از زندانیان از سالنهای مختلف واحد ۲ زندان قزل حصار به سلولهای انفرادی این زندان و زندان خورین ورامین منتقل شدند. یکی از این زندانیان از اتباع افغانستان می باشد. زندانی حاج محمد نور زهی ۲۸ ساله، ۷ سال است که در سالن ۴ واحد ۲ زندان قزل حصار کرج بسر می برد. زندانیان علی خامنه ای برای فریب وی و هم بندیانش به دروغ به او گفتند که وکیل نامبرده به دلیل عدم پرداخت کامل حق وکالت علیه وی شکایت نموده است و به دادگاه برده می شود. اما روز پنجشنبه به اعضای خانواده وی اطلاع داده شد که جهت انجام آخرین ملاقات با وی به زندان خورین ورامین مراجعه نمایند. خانواده اش با او آخرین ملاقات را انجام دادند و قرار است بزودی در زندان خورین ورامین به دار آویخته شود.

پس از اعتراضات گسترده مردم افغانستان علیه سیاست اعدام شهروندان افغان در ایران، رژیم ولی فقیه از نام بردن و اعلام اعدام زندانیان افغان خوداری می کند و اجازه انتقال جسد زندانیان اعدام شده به افغانستان داده نمی شود و خانواده های آنها مجبور هستند که اجساد عزیزان خود را با صرف هزینه های زیاد بطور قاچاق به افغانستان منتقل کنند. شبکه های آخوندی خود تحت عنوان قاضی، دادستان و قاضی ناظر بر زندانها مشغول اعدام های گروهی ، قطع دست و انگشت و سایر جنایتهای قرون وسطایی می باشند بی وقفه به



▶ جنایت علیه بشریت خود ادامه می دهند. این اعمال ضد بشری تنها ابزار باقی مانده ولی فقیه به منظور ایجاد فضای رعب و وحشت در ایران است.

- حکم اعدام ۵ شهروند ایرانی عرب اهوازی محمد علی عموری، هاشم شعبانی، هادی راشدی، سید جابر آلبوشوکه، و برادر او سید مختار آلبوشوکه که انگیزه ای سیاسی داشته اند، شدیداً شکنجه شده و دوفراز آنها نیز طبق روال قدراره بندان جمهوری اسلامی در برابر دوربینهای تلویزیون آورده شدند تا به "گناهان خود اقرار" کنند، مورد تایید "دادگاه بلخ" رژیم قرار گرفت!

- نیروهای امنیتی ایران به محل عبادت مذهبی جامعه دراویش در نزدیکی اصفهان حمله کردند. آزار و اذواء کلیه جوامع و گروه های مذهبی برای وادار کردن آنها به سکوت پیوسته جریان داشته و اکنون درآستانه ی انتخابات تاحدی شدت گرفته است. - مهدی فضائلی از چهره های رسانه ای جناح حاکم طی سرمقاله ای با تیتر «بزرگترین امیدواری دشمن» در روزنامه جام جم وابسته به سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی با ابراز نگرانی از احتمال آغاز «نافرمانی های اجتماعی خصوصاً توسط اقشار محروم»، نوشته است که «جدول دشمن برای انتخابات سال ۹۲، جدول پیچیده و پر ملاطی است؛ ترکیبی متنوع و هم افزا در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و امنیت». سرمقاله نویس جام جم همچنین از «تحریم های شدید اقتصادی»، «نافرمانی های اجتماعی خصوصاً توسط اقشار محروم»، «شعار انتخابات آزاد با استانداردهای بین المللی» و آن چه «اقدامات ضد امنیتی از جمله ایجاد اختلافات قومی و ترورهای هوشمند و اختلاف برانگیز» خوانده است، به عنوان «سرفصل ها و کلیواژه های اقدامات دشمن» نام برده و نوشته است که دشمن «اقداماتی که قبل، حین و بعد از انتخابات خرداد ۹۲ را در زمان بندی خود لحاظ کرده است و می کوشد از مقطع انتخابات حداکثر بهره را ببرد». «همه نیروهای موثر داخلی باید بدانند، بزرگترین امید دشمن، همراهی و همسویی نیروهای داخلی است» و «سیاست ورزان مجرب» باید «با عبرت گرفتن از گذشته و خصوصاً فتنه ۸۸، مراقب باشند تیر خلاص به خود شلیک نکنند».

- به نوشته روزنامه جهان صنعت، علی سعیدی نماینده علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی در سپاه پاسداران درباره آن چه «مصون سازی مردم» توصیف کرده گفته

است که «مسئله مصون سازی مردم این است که طبق آموزه های اقتصاد مقاومتی باید اقشار مختلف را در مسیر مقاومت مصون کنیم» و چون «بناسست مردم پای آرمان های انقلاب اسلامی ایستادگی کنند باید اجازه دهیم مردم دچار ضربه جدی در معیشت شوند». - در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۹۱ نیروهای قضایی - امنیتی با یورش به دفاتر چهار روزنامه ی بهار، شرق، اعتماد، آرمان و هفته نامه آسمان، پس از بازرسی محل و ضبط کامپیوتر و ابزار کار روزنامه نگاران برخی از اعضای تحریریه این نشریات را بازداشت و به محل نامعلومی انتقال دادند (۱).

بهانه هانیز طبق روال همیشه گی نظام جمهوری اسلامی معلوم است: در تاریخ ۲ بهمن غلامحسین محسنی اژه ای دادستان کل جمهوری اسلامی ایران در نشست مطبوعاتی اعلام کرده بود: "براساس اطلاعاتی که از منابع موثق به دست من رسیده است، متأسفانه عده ای از روزنامه نگاران امروز جدای آنکه در روزنامه های کشور قلم می زنند دستشان در دست غربی ها و ضد انقلاب است."

- اتحادیه آزاد کارگران ایران: دیروز دوشنبه نهم بهمن ماه، ۸۰۰ نفر از کارگران شرکتهای پیمانکاری ساحل سازان، عمران ذوبان و ایمن سازه از مجموعه شرکتهای پیمانکاری "شرکت فراساحل" بطور همزمان دست از کار کشیدند و هر کدام دست به تجمع اعتراضی در مقابل کارگزینی مجموعه های خود زدند و خواهان پرداخت دستمزد مهر ماه شان شدند.

دستمزد این کارگران بمدت سه ماه از شروع کار هیچگاه پرداخت نمیشود و این مدت از دستمزد آنان بطور دائم و بعنوان ضمانت در نزد پیمانکاران تا زمان تصفیه حساب کارگران باقی می ماند. با اینحال شرکتهای پیمانکاری مجموعه صنعتی "فرا ساحل" با وجود گذشت ده روز از بهمن ماه دستمزد مهر ماه این کارگران را نیز پرداخت نکرده اند به همین دلیل این کارگران در اقدامی متحدانه دیروز دست به اعتصاب زدند و خواهان پرداخت دستمزد مهر ماه خود شدند. بنا بر آخرین گزارشهای رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران، بدنبال اعتصاب و تجمع دیروز ۸۰۰ کارگر پیمانکاری شرکت صدرا، زمزمه تعطیلی شرکت "فرا ساحل" تا روز شنبه آینده مطرح شده است. این در حالی است که تاکنون کارگران شرکتهای پیمانکاری ساحل سازان، عمران ذوبان و ایمن سازه از زیر مجموعه های شرکت "فرا ساحل" حتی در تعطیلات رسمی نیز مجبور به کار میشدند و کارگران شرکت ساحل

سازه اغلب اوقات از ساعت ۷ صبح تا ده شب بطور یکسره مشغول به کار بودند و در این ساعت از شب بناچار با هزینه شخصی خود عازم منازل و خوابگاه هایشان میشدند. صدرا جزیره ی صنعتی بزرگی است که سهامدار عمده ی آن دولت است. شرکت "صدرا" که در این جزیره مستقر است شامل دو بخش مجزا با مدیریت جداگانه به نام شرکتهای "کشتی سازی صدرا" و "شرکت فراساحل" است. شرکت "کشتی سازی صدرا" سازنده کشتی ها و شرکت "فرا ساحل" سازنده سکوهای نفتی و گازی بر روی دریاست. مدیریت "شرکت صدرا" به عنوان شرکت مادر" در تهران است و علاوه بر بوشهر در خرمشهر نیز دارای زیر مجموعه هایی می باشد.

دامنه ی این تجاوزات وحشیانه به حقوق انسانها به حدی گسترش یافته است که فقط ما تعداد اندکی را به مثابه مشیت نمونه ی خروار دربالا آوردیم. زمان آن رسیده است که توده های وسیع مردم و دردرجه ی اول کارگران و زحمت کشان ایران به این حقیقت درجامعه ی طبقاتی کنونی ایران پی ببرند که با دست حاکمان وابسته به بورژوازی، خرده بورژوازی و امپریالیستها با هر ادعائی اعم از مذهبی، سکولار، ملی گرا، دموکرات، سوسیال دموکرات و غیره نمی توانند به آزادی و رهایی برسند. چون که درزیر علم پاره پاره ی دفاع از مالکیت خصوصی برابزار تولید و مبادله، دفاع از استثمار و نابرابری درجامعه، دفاع از انواع تبعیضات جنسی، نژادی، ملی، مذهبی و غیره جمع شده اند. ۱۶۰ سال پیش مارکس رهبر و آموزگار بزرگ طبقه ی کارگر و زحمت کشان جهان اعلام کرد که کشتن انسانها به خاطر جنایتی که کرده اند، پیروی از اصل متروک و عقب مانده ی قصاص است و نه راه حلی برای پایان دادن به جنایتها. کما این که با مجازات اعدام جلو خلاف کاری ها طی قرون و اعصار گرفته نشده ست. رژیم مذهبی حاکم بر ایران در ۳۴ سال حیات مملو از جنایت کاری اش، دهها هزار نفر را به جوخه های اعدام و تیرباران و یا به گروههای بی وجدان و الدنگ شکنجه گر سپرده و کمتراجائی در سرزمین وسیع ایران می توان یافت که قبرستان این انسانهای محکوم شده به مرگ و جان باخته در زیر شکنجه نباشد. دامنه ی این گستاخی های رژیم در عدم احترام به حق حیات انسانها هر روز که به مرگ این نظام نزدیکتر می شویم، افزایش ▶

اختناق و اعدام خود موجد اختناق و اعدام دیگر است



فرزندانمان باقی بگذاریم!



سازمان مبارزه جو گردید، اشاره کرد که: انشعاب گری، ناشی از رشدفرقه گرایی در دهه ی ۱۳۵۰ و تأثیرش در این سازمان دموکراتیک و نهایتاً تکه پاره شدن آن، بود. این واقعیت برای آقای جابریلیبی ظاهراً نباید عجیب می بود، چنانچه وی روی ارزیابی دقیق از تاریخ حرکت می کرد. او در آن دوران شاهد فرقه گراییها بود که شایدخود نیز دستی در آن آتش افروزی داشت و بدین جهت گویا ارزیابی حزب رنجبران ایران برایش گران آمده است! وی اگر به عنوان فردی متعهد به تاریخ نگاری به شیوه ای علمی - ماتریالیستی - دیالکتیکی - قصد بررسی داشت، نمی بایست نسبت به این ضعف جنبش چشم بسته و انتقاد حزب رنجبران ایران نا مانوس به نظرش می آمد. مگر نه این است که وضعیت مشابهی هم اکنون نیز در جنبش چپ ایران بی داد می کند و مسئله ی وحدت اصولی نیروهای چپ جزو خیال پردازیها به حساب آورده می شود. بر تعداد تشکلهای چپ روز به روز افزوده شده، و روز به روز نیز این تشکلهای به تحلیل می روند. منفرد یا مستقل شدن افرادی - نظیر کلیبی - که تن به کارجمعی و اصول تشکیلاتی نمی دهند نیز ضربه ی سنگینی بر رشد مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی به سطحی بالاتر و پایان دادن به نظام فرتوت و منحل سرمایه داری در ایران، وارد می آورد.

اما کلیبی گذشته را چنین معرفی می کند: "حزب رنجبران ایران گویا فراموش کرده است که سیاست راست و سازشکارانه این سازمان(سازمان انقلابی حزب توده) در مقابل مبارزه کنفدراسیون علیه رژیم شاه و در محکوم کردن جنایاتهای این رژیم قد علم کرد و با پیروی از تز ضدانقلابی "سه جهان" ... به راست روی کشیده شد و همین راست روی باعث شد که دیگر در درون کنفدراسیون برایش جایی نباشد. پافشاری سازمان انقلابی بر سیاست راست روانه خود در کنفدراسیون، یکی از دلایل رشد تناقضات در این سازمان بود که سرانجام منجر به انشعاب در کنفدراسیون شد"(به نقل از نوشته کلیبی - به تاریخ ۶ ژانویه ۲۰۱۳ - در رابطه با نشست ۵ ژانویه ۲۰۱۳) انشعابات در کنفدراسیون از کنگره ۱۶ آن (۱۸ تا ۲۵ دی ۱۳۵۳) به بعد روی داد و اساساً نیز مشکل برسرپذیرش سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه امپریالیسمی جدید و لذا به حساب آوردن آن در مبارزه علیه امپریالیستها بود. و در این میان رهبری حزب توده زمینه ی مناسبی یافت تا با

(۱) - ساسان آقایی، نسرین تخیری، جواد دلیری و امیلی امرابی، همکاران روزنامه اعتماد، مطهره شفیعی، نرگس جودکی و صبا آذریک از روزنامه آرمان، پوریا عالمی و پژمان موسوی از روزنامه شرق و اکبر منتجبی از هفته نامه آسمان بازداشت شدند. در تاریخ ۷ بهمن نیز، میلاد فدایی اصل روزنامه نگار خبرگزاری ایلنا و سلیمان محمدی روزنامه نگار روزنامه ی بهار در محل کار و منزل خود بازداشت شده بودند. از ۲۲ دی ماه به ویژه در تهران تعدادی از روزنامه نگاران از سوی اطلاعات سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات، احضار و مورد بازجویی قرار گرفته بودند. در بازجویی ها از این روزنامه نگاران پرسش ها چون «چه برنامه ای در انتخابات آینده دارید، از کدام نامزدها می خواهید حمایت کنید؟ و سوالات متعددی در باره سخنرانی ۱۹ دی ماه رهبر جمهوری اسلامی پرسیده شده بود. علی خامنه ای در این سخنرانی اعلام کرده بود «آن کسانی که راجع به انتخابات توصیه هایی می کنند، حواسشان باشد به دشمن کمک نکنند. دائماً نگویند انتخابات باید آزاد باشد. از اول انقلاب ۳۴ انتخابات داشتیم. کدامش آزاد نبوده است؟»



مخدوش کننده گان تاریخ را بشناسیم!

به مناسبت پنجاهمین سال گرد تاسیس کنفدراسیون محصلین و دانش جویان ایرانی جلسه ی بزرگ داشتی در ۵ ژانویه ۲۰۱۳ به طور موفق آمیزی برگزار شد و از دست آوردهای مبارزاتی دموکراتیک و آزادی خواهانه ی آن سازمان تجلیل به عمل آمد. حزب رنجبران ایران در پیامی به این مناسبت به برگزارکننده گان این نشست، ضمن قدردانی از این دست آوردها به عاملی که در بحبوحه ی رشد مبارزات مردم در ایران علیه رژیم شاه باعث تضعیف این

می یابد. این جانیان حاکم قادر نیستند همین واقعیت ساده را که با کشتن نمی توان جلو جنایتها را گرفت و نباید جای علت و معلولها را عوض کرد، بفهمند!! در جمهوری اسلامی ایران، جان انسانها بی ارزش تر از یک پول سیاه شده است. هر جا که ارادل و اوباش در تحمیل خود بر مردم کم می آورند، به روش کشتن پناه می برند، بدون این که ذره ای از نتایج این عمل زشت و غیرانسانی، خمی به ابرو ببورند. رژیم ولایت فقیه، با چنین جهنمی که اکنون بر مردمان استعمار شده و ستم دیده ی ایران فراهم کرده زمینه ی مناسبی را برای امپریالیستهای جهان خوار ایجاد نموده است تا مزورانه پرچم نخ نما شده ی دموکراسی خواهی و دفاع آزمندانه از حقوق بشر را به دست گرفته و با تکیه بر مثنی عمال خود در داخل تلاش کنند تا برخلاف شعر معروف فرخی یزدی شاعر مبارز کمونیست و جان باخته در نظام سلطنتی رضاشاهی که برای جلوگیری از حرف زدن، دهانش را در زندان دوختند، که نوشت: «به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن زین رو - خرابی چون که از حد بگذرد آبادی گردد»؛ وضع را نه برای آباد کردن، بلکه برای روی کار آوردن دولتی دست نشانده و ادامه ی استعمارنو در ایران فراهم سازند.

نگذاریم رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ایران برای حفظ سلطه ی خود به گسترش میدانهای تیرباران و اعدام، افزایش زندانها و افزایش شکنجه گران دست یازد. اگر در اوایل انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هنوز رژیم نتوانسته بود جلو فریادهای اعتراضی مردم علیه وجود زندانها را بگیرد و برای گول زدن مردم برخی از حاکمان از تبدیل زندانها به آموزشگاهها سخن بر زبان آوردند و "از بهار آزادی" دم زدند و دیدیم که به جای آموزشگاه شدن زندانها، آنها تبدیل به مکانهای مخوف تر شکنجه و اعدام و زندانهای طویل المدت با اذیت و آزار پیوسته تبدیل شدند. فراموش نکنیم که زندان، شکنجه و کشتار وسیله ای است که به کمک آنها استثمارگران می کوشند تا ادامه ی حاکمیت خویش را ممکن گردانند. خود این امر محکی برای فردا روز بعداز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید باشد: **تبدیل زندانها به مدارس آموزشی و تعلیم و تربیت خلاف کاران!**

بیانید تا مشترکاً علیه حکم اعدام در قانون اساسی بپاخیزیم و نگذاریم جهنمی را که رژیمهای تاکنونی برای پدر و مادران و خود ما نسل پشت نسل تحمیل کرده اند، برای



حمله به سازمانهای ضدروزیونیست، آنها را به حساب کسانی که به دنبال سیاست حزب کمونیست چین و یا امپریالیسم آمریکا هستند و می خواهند با رژیم ایران سازش کنند، تخطئه نموده و جای پای مناسبی در کنفدراسیون بیابید. کلیبی و امثالهم در آن زمان آگاهانه و یا ناآگاهانه به دنبال این خطر رهبری حزب توده افتادند.

برای نشان دادن این واقعیت به تاریخ رجوع کنیم و نقل قولهایی از چند مقاله ی ماهنامه ی "ستاره سرخ" متعلق به "سازمان انقلابی" قبل و بعد از بروز انشعاب در کنفدراسیون را می آوریم تا خوانندگان اتهامات دروغین و آشکار کلیبی و امثالهم را به عیان مشاهده کنند: **قبل از انشعاب:** "وحدت درونی کنفدراسیون بنوبه خود شرط موفقیت در انجام وظیفه مهم دیگر یعنی بسیج توده ها و جلب آنها به کنفدراسیون بوده است... دانشجویان مترقی میتوانند باتحکیم وحدت خود توده های باز هم بیشتری را به کنفدراسیون و به مبارزه جلب کنند و از این طریق توطئه رژیم را نقش بر آب کنند." (ستاره سرخ شماره ۸، سال اول، دیماه ۱۳۴۹)؛ و یا «جنبش روشنفکران و دانشجویان میهن ما جنبشی است تحت تعقیب و سرکوب از طرف ارتجاع و امپریالیسم... بهمین علت است که رژیم شاه و امپریالیستها با جنبش مترقی دانشجویان و روشنفکران میهن ما دشمنی سختی دارند... رژیم و امپریالیستها به اشکال مختلف این جنبش را که تحت رهبری کنفدراسیون جهانی است مورد حمله قرار داده و برای نابودی آن توطئه چیده اند.» (ستاره سرخ شماره ۲۱، سال سوم، شهریور ۱۳۵۱)؛

بعد از انشعاب: «دارو دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده و مشتی کوچک عناصر تروتسکیست سرکرده گرا و دست راستی، با سوء استفاده از اختلافات درون جنبش مترقی و ضدامپریالیستی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، مدتی است به تلاشهای خودافزوده اند، تا این جنبش را که دارای ۱۵ سال سابقه ی افتخار آمیز مبارزه علیه رژیم شاه طبقات ارتجاعی حاکم، امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم است به نابودی، پراکندگی و یا قبضه ی قدرت در دست خود بکشانند.» (ستاره سرخ شماره ۴۴ - تیر ۱۳۵۴) و بالاخره «رژیم سرسپرده محمدرضا شاه وحشت زده از اوجگیری اعتصابات و تظاهرات کارگری که طی آن کارگران باخورد کردن شیشه های اتاق کارفرمایان و مضروب ساختن آنها و عمالشان نفرت بی پایان خود را از زالوصفتان بیان کردند، بارها و بارها

کوشید تا از طریق اعزام مقامهای «بلندپایه» وزارت کار و جاسوسان سازمان «امنیت»، از راه فریبکاری آتش مبارزات را خاموش سازد. لیکن چون با هشیاری کارگران و مقاومت آنان روبرو میشد... با اعزام نیروهای نظامی... محاصره کارخانه ها، یورش و تیراندازی بسوی کارگران، تفلاکرد تا آنها را از راهی که برگزیده اند، بازدارد.» (ستاره سرخ شماره ۵۲ - اردیبهشت ۱۳۵۵)

این چند نقل قول نشان می دهند که: اولاً «سازمان انقلابی» در حفظ وحدت کنفدراسیون در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی آن کوشید و عاملین تفرقه را نشان داد و هیچ گاه به دلیل پذیرش تز سه جهان (خلقها انقلاب می خواهند، ملتها آزادی می خواهند و کشورها استقلال) به راست روی درمورد رژیم شاه نیافتاد. اما امروز کلیبی با آن عاملین تفرقه هم رای شده و ارزیابی نادرستی را از علت تفرقه در کنفدراسیون ارائه می دهد.

ثانیاً کلیبی می کوشد تا به انحرافی که حزب رنجبران ایران که در ۶ دی ماه ۱۳۵۸ و ایجاد حزب دچار آن شد که «تر سه جهان» ارتقاء یافته به «تئوری سه جهان» را که بعد از درگذشت مائو توسط رویزیونیستهای حاکم برجین تحت رهبری دن سیائوپین طرح شده بود، پذیرفت. اما این تئوری نیز بعد از گذشت یک سال از ایجاد حزب، توسط رهبری حزب رنجبران زیر علامت سوال رفت و درکنگره دوم آن در سال ۱۳۶۳ طرد شد، و راست روی حزب در رابطه با برخورد به جمهوری اسلامی ایران نیز در ارتباط با این انحراف شدیداً مورد نقد در این کنگره قرار گرفت. اما کلیه ی این اتفاقات ربطی با واقعه ی انشعاب در کنفدراسیون که حدود ۱۰ سال قبل از ایجاد حزب رخ داده بود، نداشته و با یک خروار سریشم هم نمی توان آنها را به هم وصل کرد، تا فتودال وار به «نیروهای مترقی» گفت که «پیام جریاناتی از قبیل... حزب رنجبران نمی تواند و نباید مورد پذیرش نیروهای مترقی قرار گیرد!!» البته این «قهرمان چوب پنبه ای» که هم به دلیل خودخواهی اش نتوانسته است تا به حال درتشکلی چپ مبارزه کند و لذا بیشتر انحلال طلب بوده تا سازمان گر و نه احترامی به دهها جان باخته ی سازمان انقلابی و حزب رنجبران در مبارزه علیه رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی قائل است، و نه انتقاد از خود حزب رنجبران ایران را شنیده و یا به احتمال قوی شنیده، درباره اش نیاندیشیده، بانیش زنی و لاف در غربت تلاش می کند شاید سری در میان سرهای چوب پنبه ای

انحرافی صاحب نظر، برای خودپیدا کند. اما دیگر دیراست و جنبش کارگران و زحمت کشان تا بدانجا رشد کرده که به دنبال هوچیان نمی رود و سرنوشتش را دیر یا زود به دست خواهد گرفت. نقدهای درآمده از کیسه ی امثال کلیبی، فقط به عنوان نمونه های خرده بورژوائی نقد می توانند مورد آموزش منفی و طرد قرار بگیرند و نه بیشتر!

شاید بی مناسبت نباشد که در جنبش چپ ایران که ظاهراً پرچم دفاع از کمونیسم را برداشته نفوذ عناصر خرده بورژوا در حدی است که اصول کمونیستی نقد نیز از جمله فدای نقدهای یک جانبه، خودخواهانه و انتقام جویانه ی خرده بورژواهای چپ قرار می گیرند. پیشروان طبقه ی کارگر ایران در پاک کردن صف مبارزاتی طبقه خودشان باید به عنصر اخلاص خرده بورژوائی توجه ویژه ای مبذول دارند. بدون چنین حرکتی جنبش کارگری با معضلات فراوانی در آینده روبه روده و چوب لای چرخ مبارزاتی اش توسط خرده بورژواها که به مثابه «خر درپوست شیر» خود را قاطی این جنبش انقلابی و علمی نموده اند، گذاشته خواهد شد.

هینت تحریریه - بهمن ماه ۱۳۹۱



از هر دری، سخنی!

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هینت تحریریه

فرانسه و آمریکا تیم دآوری کننده در آفریقا

گلن فورد - ۱۷ ژانویه ۲۰۱۳

ایالات متحده و فرانسه، باز هم به مثابه رقابت گران امپراتوری، به عنوان تیم نظامی داور شریک در آفریقا عمل می کنند. فرانسه همانند نیک طاووس نر باد کرده فوق مهاجم درلیبی، اکنون به طور یک جانبه ای به ضربه زدن علیه یک گروه اسلامی در مالی مشغول است. اما حمله گستاخانه ی



این امپریالیست کهنتر بعد از اعتمادیابی از پشتیبانی ابر قدرت صورت گرفت.

«تنها ایالات متحده ظرفیت لوژیستیکی ادامه دادن به یک جنگ درازمدت از راهی دور را در آفریقا دارد».

نظامیان فرانسه رهبری حمله به اسلامیه را در مستعمره آفریقائی سابق، مالی، به عهده گرفتند. اگر تاریخ اخیر راه نمائی باشد، ایالات متحده خیلی از آنجا دور نخواهند بود. بباد آوریم که فرانسه به مثابه مهاجم ترین، مقدماتاً از ناتو تقاضای حمله به لیبی را در سال ۲۰۱۱ کرد. اما واقعیت این است که تنها آمریکا ظرفیت تدارکات جنگی برای ادامه به جنگی درازمدت را از فاصله ای دور در آفریقا دارد. بدون هواپیماهای بنزین دهنده آمریکا و زیربنای مهیب دریائی حمل و نقل کننده ی وسایل دسته بندی شده، تهاجم ۸ ماهه ی ناتو به لیبی غیر ممکن می توانست گردد. به همین طریق، فرانسه هرگز اشتباه بردن ۲۵۰۰ نفر از نیروی زمینی را به مالی بدون داشتن اطمینان از پشتیبانی ابر قدرت آمریکا نمی توانست صورت دهد. بدون ظرفیت هوائی آمریکا و دیگر حمایت لوژیستیکی، نه فرانسه و نه کشورهای آفریقائی غربی در منطقه می توانند امید به پیروزی راحتی بر شورشیان طوارق در شمال مالی را داشته باشند. جنگ در مالی نتیجه ی مستقیم تهاجم اروپا - آمریکا علیه لیبی است. مردم طوارق در فقر عمیقی زندگی می کنند. بسیاری از آنها در لیبی معمر قذافی کار پیدا می کردند، همانند کاری که دیگر کارگران مهاجر آفریقائی انجام می دادند. برخی با سرویسهای امنیتی لیبی کار می کردند. وقتی که دولت لیبی توسط آمریکا و متحدانش به زیر کشیده شد، طوارقها تا آنجا که توانستند سلاح جمع کرده و در هرج و مرج پیش آمده از جنوب به محل شان بردند.

بسیاری از طوارقها هرگز از مالی بیرون نرفته و توسط ارتش مالی و اربابان شکر آمریکائی به استخدام درآمدند. سال بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نیروی نظامی آمریکا به ایجاد پیشگام پان ساحل شامل نظامیانی از مالی، نیجر، چاد و موریتانی تحت به اصطلاح جنگ با ترور در جبهه ی آفریقا دست زد. در سال ۲۰۰۵، آمریکا الجزیره، مراکش، سنگال، نیجریه و تونس را به آن چه که پیشگام سراسر صحرا علیه تروریسم می نامید، اضافه نمود. این شروعی برای آفریکوم بود تحت فرماندهی نظامی آمریکا آفریقا، که کنترل آن را در سال ۲۰۰۸ خود داشت. «جنگ در مالی نتیجه ی مستقیم تجاوز اروپا

- آمریکا علیه لیبی است».

در مالی، آمریکائیان رابطه ی فشرده ای با سربازان طوارقی در جنگ علیه اسلامیه و جنگ جویان مستقل در شمال کشور دارند. اما زمانی که برادران طوارقی از لیبی برگشتند، سه فرمانده نظامی از چهار فرمانده در شمال مالی به شورشیان پیوستند، که به ورشکسته گی ضمنی ارتش مالی منجر شد. اکنون فرانسویان، به مثابه اربابان استعمارگر سابق، هواپیماهای خود را برای جنگ با طوارقیها روانه کرده اند و مشغول فرستادن ۲۵۰۰ سرباز فرانسوی هستند. در برنامه ریزی برای کمک رسانی به ارتش مالی تا سپتامبر یک نیروی آفریقائی در نظر گرفته نشده بود، اما با پیش روی شورشیان، جواب فرانسه عبارت بود از تسریع این برنامه ریزی. آمریکائیها به زودی با ظرفیت هوائی زیادشان خواهند رسید. و به زودی چکمه ی آمریکائیان در سرزمین آفریقا به طور جدی گذاشته خواهد شد، زمانی که هنگ ۳۵۰۰ نفر جنگی از فورت ریلی، کانزاس، خواهند رسید و شروع به تمرین با واحدهای نظامی ۳۵ کشور آفریقائی در اواخر امسال خواهند نمود. به نظر می رسد که این هنگ در جنگ کنونی در ساحل درگیر خواهد شد.

در اکتبر ۲۰۱۱، مانوشتیم که حمله ی ناتو به لیبی تهدیدی است برای سوزاندن یک سوم شمال آفریقا، و «فراهم نمودن» بهانه ای برای حملات بیشتر آمریکا و فرانسه. «در شرق، شاخ آفریقا هم اکنون در آتش می سوزد، و آفریقائی مرکزی تبدیل به قبرستانی برای میلیونها شده است. اکنون نوبت سوختن ساحل است.

Glen.Ford@BlackAgendaReport.com

فرود ناوگان هواپیماهای بدون

سرنشین [پهپاد] به آفریقا

گلن فورد - ۸ فوریه ۲۰۱۳

«جنگ هواپیماهای بدون سرنشین شیوه ی جدید مرکزی در دیپلوماسی کشتی های توپ دار مدرن آمریکا می شود».

تهاجم نظامی کاملاً در جریان آمریکا و اروپا به آفریقا، با جنگهای پهپادی، وارد مرحله ی جدیدی می شود. لذا، برای فعالان ضد جنگ آمریکا مناسب است به کاخ سفید در ۱۳ آوریل رفته و بخواهند "پهپادها از آفریقا و از هر جای دیگر بیرون!"! فعالان ضد جنگ، از جمله نماینده سابق کنگره از جیورجیا، سینتیا مک کینی و ائتلاف ANSWER، می گویند که هدف واقعی منابع طبیعی فراوان آفریقا است. سازمان دهنده گان

اعتراضات می گویند جنگ پهپاد شیوه ی جدید مرکزی در دیپلوماسی کشتی های توپ دار مدرن آمریکا، به منظور "هماهنگ کردن تجارت و سیاست از طریق نیروی استثمارگرانه" می شوند.

نیجر یک کشور آفریقائی غربی، از مستعمره های سابق فرانسه خود را بسیار زیاد با آمریکائیان دمساز کرده است. بر اساس گفته ی یک مقام بالای نیجر که سرویس خبری رویتر نقل کرده، نیجر "چراغ سبز برای مراقبت پهپادی آمریکا از کشورش و جمع کردن اطلاعات راجع به جنبشهای اسلامی داده است". با وجود این، هیچ دلیلی وجود ندارد که باور داشته باشیم پهپادهای آمریکا مراقبتهای نامشخص را محدود نگه خواهند داشت. منابعی در واشنگتن می گویند "هیچ فشاری برای عملیات نظامی طبق توافق با نیجر وجود ندارد"، که به طور خلاصه بدین معناست که آمریکا می تواند آن طور که مایل باشد پهپادها را به کاربرد. پایگاه آمریکا در شمال نیجر هواپیماهای رباتی اش به سادگی به مالی، الجزیره و لیبی می رسند.

آمریکا هم اکنون یک پایگاه پهپاد در همسایگی بورکینافاسو دارد، که با بنین، توگو، غنا، و ساحل عاج هم مرز است.

"اتیوپی هم اکنون پایگاه پهپاد جدید آمریکا ست، تا ساحل جزایر سیشل در اقیانوس هند":

آمریک در آفریقائی شرقی از سال ۲۰۰۶، زمانی که حمله ی اتیوپی به سومالی را تحت نظر داشت، به تهدید تروریستی دست می زند. فرماندهی آفریقائی آمریکا، آفریکوم، از پایگاه بزرگ دائمی اش در همسایگی جیبوتی پهپاد جهت بررسی، یا حمله - به اکثر مناطق شاخ آفریقا، از جمله اریتره که جزو نادرترین کشورهای است که با آفریکوم در ارتباط نیست در نوبت بعدی، می فرستد. اریتره به طور مداوم زیر تهدید اتیوپی قرار دارد که طی ۳۰ سال جنگ با آن استقلالش را به دست آورد.

اتیوپی امروز پایگاه جدید پهپاد آمریکا، نظیر ساحل جزایر سیشل در اقیانوس هند شده است و به راحتی تمامی ساحل شرقی آفریقا: سومالی، کنیا، تانزانیا و موزامبیک را زیر نظر دارد.

در وسط قلب قاره آفریقا، ۱۷۰۰۰ نفر نیروی صلح آمریکا در جمهوری دموکراتیک کنگو می خواهند پهپاد را جهت بررسی گروههای مسلح در منطقه مورد استفاده قرار دهند، جایی که نیروهای ویژه آمریکا عملیات نیز می کنند. این پهپادها تحت نظر نیروهای ناتو زیر نام شورای امنیت سازمان ملل





جهت حمله علیه لیبی در سال ۲۰۱۱، به کارگرفته شدند، اجازه یافتند " تمامی اقدامات لازم را جهت حفاظت از غیرنظامیان تجمع آنها در منطقه تحت تهدید حمله انجام دهند".

در عین حال، بخش دیگری از سازمان ملل مشغول بررسی درمورد قانونی بودن جنگ پهلادی آمریکا در سوماتالی، در یمن و در پاکستان است. بدین ترتیب، ممکن است شورای امنیت سازمان ملل بخواهد که پهلادهای آمریکا به مردم موجود در منطقه حمله کنند، در حالی که گزارشگران ویژه سازمان ملل در دفاع از حقوق بشر و ضد تروریسم مشغول بررسی این هستند که آیا جنگ پهلادی آمریکا قوانین بین المللی را زیر پا می گذارد یا نه!

مردم پاکستان انسانهای بی گناهند؟

چارلز پیرسون - ۱۱ فوریه ۲۰۱۳

آیا فقط مرده های آمریکا باید به حساب آورده شوند؟ کمیته انتخاب شده سنا درمورد اطلاعات چنین فکری می کنند. در پنج شنبه گذشته در تایید جون ا. برننن به عنوان رئیس سیا تمرکز ویژه کمیته صرف کشته شده گان آمریکائی توسط پهلاد ها شد. حتا یک عضو این کمیته درمورد بی گناهان کشته شده پاکستانی، افغانی، یمنی، لیبیائی، و سوماتالیائی، که بسیاری از آنها کودک بودند، و جانیشان را به خاطر " صدمات کناری" در حملات پهلادهای آمریکا از دست دادند، صحبتی نکرد.

اعدام شهروندان آمریکا موضوعی جدی است. این را در نظر داشته باشید که تنها سه آمریکائی در حملات پهلادی کشته شدند. شناخته شده ترین آنها هم انور ال اولاکی از متعصبان مذهبی بود که به عنوان عضو القاعده در یمن در سپتامبر ۲۰۱۱ کشته شد. به ال اولاکی، در پنج شنبه چندین بار اشاره شد. (بچه ی ۱۶ ساله ی ال اولاکی نیز در حمله ی پهلادی کشته شد، ولی نامی از او برده نشد).

خیر خواهانه ترین توضیح درمورد ناکامی کمیته درمورد کرده های خارجی این بود که اعضای کمیته پذیرفتند که رئیس جمهور و برننن اطمینان دادند که آمریکا تمام کوشش را به کار خواهد بست تا آسیب پذیری غیرنظامیان کاسته شود. آمریکا پهلادهایش را چنین معرفی می کند که سلاحهای بادقت جراحی هستند که تنها تروریستها را می کشند و حداقل غیرنظامیان را. برننن در صحبت آشکاری در ژوئن ۲۰۱۱ گفت که

طی نزدیک به یک سال اخیر هیچ غیرنظامی توسط پهلادها کشته نشده است. وقتی که این ادعا باعث تعجب شد برننن چند روز بعد از ادعای این که "هیچ شاهد معتبری" درمورد صدمه دیدگان غیرنظامی در سال گذشته نیست، در صحبت با نیویورک تایمز دست به عقب نشینی زد. (دفتر بررسی روزنامه نگاری تنها به این قناعت کرد که تعداد کشته شدگان غیرنظامی با پهلاد را حداقل طی این مدت ۴۵ نفر ذکر کند). برننن امروز چگونه فکری کند؟ تمام آنچه که برننن در روز پنج شنبه، در جواب به سوئال رون ویدن گفت این بود که اداره مربوطه از پهلادها "بسیار با دقت" استفاده می کند و این پهلادها به مثابه "آخرین وسیله" برای نجات جانها زمانی که امکان دستگیری نیست، به کار گرفته می شوند.

با حمله های پهلادی تعداد اندکی از اعضای سطح بالای طالبانها و القاعده کشته شده اند. در ۵ اوت ۲۰۰۹ با حمله پهلاد بیت الله محسود رهبر طالبانهای پاکستان کشته شد. گفته میشود که محسود مسئول کشتن بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان درسامبر ۲۰۰۷ بود. هر چند که پهلادی که محسود و زنش را به قتل رساند با ویران کردن خانه ای که آنها در آن بودند ۹ نفر دیگر را کشت. براساس گفته ی مدا بنیامین این پانزدهمین حمله با پهلاد برای کشتن محسود بود. از این طریق آمریکا با پهلاد بین ۲۰۴ تا ۳۲۱ نفر را کشت. آیا آنها همه تروریست بودند؟

کاخ سفید تن به بیان تعداد کشته شده گان غیرنظامی توسط پهلادها نمی دهد. به جای آن، کاخ سفید با بزرگ کردن کشته شده ها فرض می کند که هر مرد در سن نظامی در منطقه مورد حمله یک نفر فعال است. این در تضاد با کشته شده گان غیرنظامی می باشد. منبع فکری پایه ریزی اتاق فکری جدید آمریکا با بررسی حملات با پهلاد ارزیابی می کند که ۱۶٪ این کشته ها جزو مبارزان نیستند. بسیاری از قربانیان کودکان هستند: ۱۷۶ کودک در فاصله بین ۲۰۰۴ تا وسط سپتامبر ۲۰۱۲ طبق بررسی دفتر روزنامه نگاری. ارزیابیها از درون پاکستان بسیار زیاده تر می باشند: بالاتر از ۹۰٪، بنابه اظهارات دولت پاکستان. سازمان غیردولتی مستقل پاکستانی با شمارش تعداد جنازه ها می گوید کشته های غیرنظامی ۷۵٪ تا ۸۰٪ از زمان شروع حملات پهلاد می باشند.

تعداد زیاده تر صدمه دیده ها را آمریکا باید بپذیرد. موشکهای با آتش جهنم به جشن عروسی و خاک سپاری روانه می شوند. حملات "درجه ۲" به نجات دهنده گان افراد

مورد حمله پهلاد قرار گرفته صورت می گیرند. کمیته اطلاعاتی سنا سوئالی درمورد هیچیک از این اتفاقات نمی کند. پهلادها آن قدر از پاکستانیها را می کشند که آنها وادار به استخدام در طالبانها و القاعده می شوند. احساس ضدآمریکائی در پاکستان بسیار شدید است. از وزیر امور خارجه پاکستان ربانی خرد سوئال شد چرا جوابش این بود: "پهلادها".

... اگر پاکستانیها از حقوق بشر صحبت می کنند... سنا و دولت، خارجی ها را انسان به حساب نمی آورند. شاید نسبت به مسلمانان چنین اعتقادی دارند.

نیروهای مصر ۲ تونل را در غزه

بسته و ۱۰ نفر را توقیف کردند

اخبار مآن - ۱۱ فوریه ۲۰۱۳



العریش، مصر - (مآن - Ma'an) - بنا به گفته ی مقامات امنیتی مصری، نظامیان مصر دو تونل قاچاق به غزه را در دوشنبه بستند. سربازان مصری ۱۰ نفر را به جرم قاچاق در رفح دستگیر نمودند و ۲ تونل را که موادمصرفی برای منطقه غزه از طریق آنها وارد می شد خراب نمودند.

خانواده های دستگیر شده گان دست به تظاهرات کوچکی زدند. شبکه تونل به مثابه یک راه تهیه مواد حیاتی در شرایطی است که اسرائیل دست به محاصره ی نوار غزه از طریق دریا و مرز با مصر نیز زده است.

کار در شبکه زیر زمینی تونلها بسیار خطرناک بوده و بنا به گفته های تاکنون جان ۲۳۰ نفر به علت ریزش تونلها گرفته شده است.

لیست کشته شده های اوپاما

در شمال آفریقا

جاسون دیتز - ۱ فوریه ۲۰۱۳

مقامات مشتاق گسترش لیست به الجزیره و فراتر هستند.

لیست کشته ها توسط دولت اوپاما، پرونده ای مخفی است که صف کسانی که





باید در اولین فرصت کشته شوند را در برمی گیرد، منبعی است برای انواع حدس زدن، و این که چه کسانی در لیست هستند که در اختیار مردم قرار ندارند.

اما وجود این لیست دیگر مخفی نمانده و برای بسیاری در دولت لزوم زیاد کردن نام در آن دیده نمی شود، با توجه به هدف کشتن "اسلامی های جنگ جو" در شمال آفریقا و ایجاد زیربنای نظامی یا جاسوسی آمریکا برای شروع کشتن افراد در لیست.

مردی که برای انجام این عمل در نظر گرفته شده مختار بل مختار، جنگ جوی الجزیره ای است که در ماه گذشته به گروگان گیری در مجتمع صنعتی گاز بریتیش پترولیوم در نزدیکی مرز بالیبی صورت گرفت. افزوده شدن او به لیست زمینه ساز بالارفتن سریع خواست آمریکا در شمال آفریقا می باشد. بل مختار به نظر نمی رسد که در لیست باشد چون که کسی برای کشتن او در نظر گرفته نشده است. فعالیت پهبادی سیا محدود به یمن و پاکستان است، و پنتاگون الجزیره را در اشغال ندارد.

این بدان معناست که افزودن وی به لیست، به ظاهر چیزی بسیار رسمی و غیر جدالی در شمال آفریقا می باشد. گذاشتن کسی برای کشتن وی، مستقر کردن یک پایگاه پهباد سیا یک امکان است، و نیاز به جاسوسانی دارد که او را شناسائی کنند. یک نیروی ویژه تهاجمی امکان دیگری است، و هماهنگی با آن نیز باید صورت بگیرد.

اما بیشتر، مرگ اسامه بن لادن، حملات در پاکستان را پایان نداد، و مرگ شهروندان آمریکا انور اولاک پایان جنگ در یمن را باعث نشد، ایجاد جبهه ضد بل مختار در جنگ جهانی علیه ترور به معنای ایجاد یک جنگ کشتار دراز مدت در حوالی الجزیره می باشد که سریعاً فراتر از اهداف فوری گسترش خواهد یافت.

در حالی که اترقربانیان جنگ کشتاری بی نام و نشان می میرند و برای همیشه برچسب "مشکوک" به آنها زده می شود، واقعیت این است که وقتی یک پایگاه عملیاتی برای کشتن مردم مستقر می شود، آنها هرگز به نظر نمی آید که دچار کمبود اهداف بالقوه شوند و افزودن تنها یک فرد در "لیست کشتار" در صحنه ی جدید عملیاتی در واقع زمینه را برای کشتار صدها و هزاران طی سالها مهیا می سازد.

در جبهه جهانی کمونیستی ... بقیه از صفحه آخر

«پرولتاریا با کسب قدرت دولتی، و به وسیله ی آن وسایل تولیدی اجتماعی شده را، با درآوردن آنها از دست بورژوازی، به مالکیت عمومی تبدیل می کند. با این عمل، پرولتاریا وسایل تولیدی را از خصوصیت سرمایه ای که آنها از گذشته های دور بوجود آمده بودند، رها ساخته، و به خصوصیت اجتماعی آنها در کارکردشان آزادی کامل می دهد. از آن پس تولید اجتماعی شده با برنامه ای از قبل معین گشته ممکن می گردد. تکامل تولید از آن به بعد وجود طبقات مختلف اجتماعی را تاریخنابه هنگام می سازد. به نسبتی که هر ج و مرج در تولید اجتماعی روبه اضمحلال می رود، فرمان روائی سیاسی دولتی نیز زایل می شود. انسان در نهایت سرور سازمان یابی اجتماعی خودش می گردد، و در عین حال، ارباب طبیعت و آقای خویش گشته - آزاد می شود». («سوسیالسم: تخیلی و علمی» - آثار منتخب مارکس/ انگلس، جلد ۳، ص ۱۵۱) اولاً، اشکال مالکیت خصوصی و تولید کالا در سوسیالیسم به موجودیت شان ادامه می دهند؛ هنوز بین شهر و روستا، بین کاربدنی و کارفکری، و هم چنین حق بورژوائی تضاد باقی می ماند. قوانین اقتصادی در سوسیالیسم، در اتحاد با قوانین اقتصادی سرمایه داری - هر چند در حدی محدود - هنوز باقی می ماندند. در نتیجه در شماره ۸ مجله راه انقلابی خاطر نشان می شود:

«تداوم وجود قانون ارزش در سوسیالیسم بیان دیالکتیکی طبیعت متضاد جامعه سوسیالیستی، است. این بیانی است از این که کمونیسم هنوز فرانسیده، برخی علائم سرمایه داری به زنده گی ادامه داده و عمل می کنند، اما به طور فزاینده ای به عقب رانده می شوند». (ویلی دیکهولت، استقرار مجدد سرمایه داری در اتحاد شوروی - اسن - ۱۹۹۴، ص ۷۹)

در روبروای جامعه ی سوسیالیستی، بورژوازی نیز به تاثیر گذاری اش ادامه می دهد که به مدتی طولانی عمل می نماید. وجود یک نهاد اداری، به نوبه ی خود، در کارای بوروکراتیک درگیری می شود که با سنت ایده نولوژی بورژوائی، زمینه ی پرورش دائمی ظهور و گسترش شیوه ی تفکر بورژوائی و خرده - بورژوائی را فراهم می سازد. شیوه جدید تولید سوسیالیستی انعکاسش را در ایده نولوژی و شیوه ی تفکر پرولتری می

یابد، در حالی که شیوه تولید سرمایه داری شکست خورده در ایده نولوژی و شیوه ی تفکر بورژوائی به حیات خود ادامه می دهد. وجود شیوه تفکر خرده - بورژوائی در جامعه ی سوسیالیستی منعکس کننده ی رشد ناکافی روابط تولیدی سوسیالیستی می باشد. مبارزه بین شیوه های تفکر پرولتری و خرده - بورژوائی در ساختمان سوسیالیستی اساساً شکل مبارزه بین باروری کار کمونیستی و کار سرمایه داری به خود می گیرد. در کتاب **استقرار مجدد سرمایه داری در شوروی**، ما به مقایسه ی بین باروری کار سرمایه داری و کمونیستی پرداختیم:

«افزایش باروری کار در سرمایه داری مبتنی است بر تلاش سرمایه داران برای کسب حداکثر سود، که از طریق رشد تکنولوژی همراه با بالا بردن شدت کار صوت می گیرد، که موضوع آخری با محرک مادی و فشار اعمال شده ی روزانه تحقق می یابد. به طور خلاصه: تامین سود حداکثر از طریق افزایش استثمار نیروی کار.

افزایش باروری کار در سوسیالیسم مبتنی است بر کوشش بر تامین و بالا بردن نیازهای مادی و فرهنگ جامعه به مثابه یک کل، از طریق بهبود بخشیدن به سطح تکنولوژی همراه با گسترش و تعمیق آگاهی سوسیالیستی به مثابه محرک نیروی کار. به طور خلاصه: تامین نیازهای فزاینده تمامی مردم کارکن با آگاهی سوسیالیستی توده ها». (ویلی دیکهولت، استقرار مجدد سرمایه داری در اتحاد شوروی، ص ۱۲۴)

بازدهی نیروی کار کمونیستی به طور نهائی، از جمله در عمل، در پیروزی جامعه ی کمونیستی بر بقایای سرمایه داری در سوسیالیسم، تعیین کننده است. این باروری کار مبتنی است بر **شیوه ی تفکر پرولتری در مرحله ی رشد یافته ی اقتصاد سوسیالیستی**. این تنها از طریق عمیق ترین اعتقاد، داوطلبی، آگاهانه، و هم بسته گی سراسری کارگران به طور متحد و بدون **نظر داشت** به مزایای فردی، و استفاده همیشه از پیش رفته ترین تکنولوژی؛ که محافظه کاری و یک نواختی را نمی پذیرد، ممکن می گردد.

سرنوشتی نظام طبقاتی بورژوائی و استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر پایان مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیست، بلکه تنها شروع **تغییر انقلابی** دراز مدت می باشد که تا از بین بردن کامل تمایزات طبقاتی ادامه می یابد.

نه تنها روابط مالکیتی و تولیدی باید





انقلابی شوند، بلکه هم چنین تمام روابط اجتماعی بناشده براساس آنها و تمامی نظرات ناشی از آنها نیز باید انقلابی شوند. لنین این مبارزه طبقاتی نوع جدید را "مشکلترا، قابل لمس تر، رادیکال تر و تعیین کننده تر" از سرنگونی و از بین بردن بورژوازی می داند، چون که فراخوانی است برای پیروزی "بر تمامی محافظه کاری، بی نظمی، خودخواهی خرده - بورژوازی، پیروزی بر عادات به جا مانده از میراث نفرت انگیز سرمایه داری به کارگران و دهقانان". (لنین - آغازی بزرگ، منتخب آثار، جلد ۲۹، ص. ۴۱۱)

رشد نو از کهنه با جذب طرحهای متری و دوراندختن آن چه که غیر مستعمل شده است، و تبدیل کهنه به نو صورت می گیرد. پرولتاریا در سرمایه داری موجود بوده، و نقش رهبری کننده ی خود را در مبارزه ی طبقاتی برای سرنگونی نظام اجتماعی کهنه ایفا نموده است. اما در سوسیالیسم، پرولتاریا خود را تغییر خواهد داد؛ یک هستی انسانی جدید سوسیالیستی، آزاد در اندیشه و عملها، عروج کرده و تدریجا سطح توده های مردم را در زنده گی جدید بالا برده و اکثریت مردم در به عهده گرفتن مدیریت و وظایف اداری توانائی خواهند یافت. تنها در آن زمان پیروزی بر بوروکراتیسم تامین خواهد شد. لذا شیوه تفکر پرولتاریا نقشی تعیین کننده دارد تا زمانی که اراده، آگاهی بر نظم کار، سازمان دهی کمونیستی نیروی کار تبدیل به ماهیت ثانوی جامعه، بخشی از آن عادات روزانه، نشده باشد. لنین به طور قاطعانه ای بر این نظر بود که "ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا تنها و یابه طور عمده در زور خلاصه نمی شود" ("درگرانی داشت کارگران مجارستان"، کلیات آثار، جلد ۲۹، ص ۳۸۸)، بلکه در یک مبارزه ی ایده نولوژیک - سیاسی برای آگاهی سوسیالیستی و علیه آگاهی بورژوازی و خرده - بورژوازی حاصل می گردد. در روند تاریخی از بین بردن طبقات، غلبه بر جدائی بین کار فکری و فیزیکی، تنوری و پراتیک، فکر کردن و عمل کردن مقامی کلیدی را اشغال می کند: "پایه اقتصادی برای زوال کامل دولت چنان مرحله ی بالائی در رشد کمونیسم است که در آن تضاد بین کار فکری و یدی محو می شود، که در آن یکی از منابع اصلی نابرابری اجتماع مدرن قاطعانه محو می شود. - منبعی که به علاوه، نمی توان فوراً با سلب مالکیت بیشتر وسایل تولید از سرمایه داران و درآمدن به مالکیت عمومی برانداخت... اما با چه سرعتی این تکامل

صورت خواهد پذیرفت، به چه زودی به نقطه ی گسست نهائی از تقسیم کار، پایان تضاد بین کار فیزیکی و کار فکری، تبدیل کار به "نخستین نیاز زنده گی" خواهد رسید - ما نمی دانیم و نمی توانیم بدانیم». (لنین - دولت و انقلاب، کلیات آثار، جلد ۲۵، صص ۴۷۳، ۴۷۴، تاکیدات از ما است - ناشران راه انقلابی) د.ک.پ (حزب کمونیست آلمان) رویزیونیست از ابتدا تحریف و فساد تدریجی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تبدیل اش به یک سرمایه داری بوروکراتیک نوع جدید را انکار نمود. آنها کوشیدند انتقاد اصولی مارکسیست - لنینیستها را با خطی شبه مارکسیستی رد کنند با اعلام این استدلال که استقرار مجدد سرمایه داری عملاً غیر ممکن است. پایه چنین ادعائی طبق نظر تنوریسین د.ک.پ. و گرنس عبارت بود از:

«سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی ۴۰ سال قبل با پیروزی کامل روابط سوسیالیستی در قانون اساسی ۱۹۳۶ ریشه کن شد. (ویلی گرنس، مارکسیستیش بلاتتر، شماره ۲، ۱۹۷۴، ص. ۹۴)

ولی استقرار مجدد سرمایه داری نقطه شروع در اقتصاد سوسیالیستی نبود، بلکه در روبنای جامعه سوسیالیستی آغازید. لنین مصرانه در مورد تزلزلهای عناصر خرده - بورژوا هشدار داد، کسانی که تعدادشان بسیار بیش از تعداد پرولتاریای روسیه بود: اولاً آنها [تزلزلها] به سوی تقویت اتحاد بین این توده ها با پرولتاریاست، و سپس به سوی استقرار مجدد بورژوازی. تجربه تمامی انقلابات قرنهای ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به روشن ترین و متقاعد کننده ترین وجهی نشان می دهند که تنها نتیجه ممکن از این تزلزلها - اگر وحدت، قدرت و نفوذ پیشروان انقلابی پرولتاریا با کمترین میزان تضعیف شده باشد - به استقرار مجدد در قدرت و مالکیت سرمایه داران و زمینداران منجر خواهد شد». (لنین - پیش نویس اولیه... کلیات آثار، جلد ۳۲، ص ۲۴۸) تزلزلهای خرده - بورژوازی نشان می دهند که منشاء مادی استقرار سرمایه داری اند. تزلزلها انعکاس مبارزه بین دو قانون رشد در آگاهی توده ها می باشند: سرمایه داری یا سوسیالیستی. کدام قانون رشد پیروز خواهد شد؟ این در حکم جواب به سوال کدام یک از شیوه تفکرها غلبه خواهد یافت و دیگری را کنار خواهد زد می باشد: خرده بورژوازی یا پرولتاریائی؟ و این منوط بر این است که یا سوسیالیسم گذار به کمونیسم خواهد کرد و یا با فساد روبه رفته و با سرمایه داری جدید جای گزین خواهد شد.

لنین بود که به طور خسته گی ناپذیری به جوانان این سازنده گان آتی سوسیالیسم علیه تخریب سوسیالیسم توسط خرده - بورژوازی طماع و کوتاه فکر هشدار می داد:

"اگر من کاری به عنوان یک دکتر، مهندس، معلم، یا کارمند داشته باشم، نسبت به دیگران بی خیالم. اگر من امروز از قدرتهای موجود خوشم بیاید، من شاید بتوانم کارم را حفظ کنم، و زنده گی را خوب پیش برده و بورژوا بشوم. یک کمونیست نمی تواند لنگرگاهی نظیر روانی و احساساتی داشته باشد...

برای جلوگیری از استقرار مجدد نظام سرمایه داران و بورژوازی، ما نباید اجازه به سودجویی بدهیم؛ ما نباید اجازه بدهیم که افراد به حساب بقیه ثروتمند شوند؛ کلیه کارکنان باید با پرولتاریا متحد شده و جامعه ی کمونیستی را بسازند.» (لنین - وظایف مجامع جوانان - کلیات آثار - جلد ۳۱، صص ۲۹۴، ۲۹۳؛ تاکید از ما است. ناشران راه انقلابی)

با این گفته، لنین موضوع کنترل شیوه تفکر را مطرح ساخت. در سال ۱۹۲۰ لنین پیشنهاد تاسیس یک کمیسیون کنترل مرکزی مستقل را داد (ک.ک.م.). اعضای آن در مقابل کنگره حزب مسئول و از کمیته مرکزی مستقل بودند، یعنی مسئولیتهای رهبری را نداشتند. این ارگان دو وظیفه ی اساسی داشت، که برای جنبش طبقه کارگر جدید بود. اول این که، از انشعاب در حزب جلوگیری کند و خطر این را به هر قیمتی به اطلاع برساند. دوم این که، هدایت تمامی کارها را با خواص مطلق شان زیر نظر داشته باشد. این تنها موضوعی در خصلت ظاهری، قبول سیاستها و اصول نبود، بلکه بالاتر از همه به کار بستن درست روش انقلابی بود. هر دو وظیفه ی اصلی ک.ک.م. تعیین شده توسط لنین مستقیماً نفوذ خرده - بورژوازی و به ویژه قالب بوروکراتیسم را مدنظر داشت. جانب اساسی این ملاحظات برای تضمین کنترل بدون ممانعت تاحد بالاترین رده های رهبری بود.

استالین ماشینی شدن و بوروکراسی خرده - بورژوازی افراطی را به مثابه یک خراب کاری در ساختمان سوسیالیستی می دید، که می بایستی به طور جدی در نظر گرفته می شد، اما نه به عنوان خطر عام برای موجودیت سوسیالیسم.

او ک.ک.م. را به مثابه یک نهاد موقتی و بیشتر با معنای مشخص می دید. در هفده همین کنگره حزب در سال ۱۹۳۴ او اظهار داشت:

«در رابطه با کمیسیون کنترل مرکزی، می دانیم که آن مقدماً و عمده تا با هدف آگاه



نمودن انشعاب درحزب به وجود آمد. شما می دانید که زمانی خطر انشعاب واقعا وجود داشت. شما می دانید که کمیسیون کنترل مرکزی و سازمانهایش دراطلاع رسانی درمورد انشعاب موفق شدند. اکنون دیگر خطرانشعاب وجود ندارد». (استالین، آثار، جلد ۱۳، صص ۳۸۲-۳۸۳)

خطرانشعاب یک جهت اساسی و عملی دارد. درعمل، با خطر انشعاب می توان مقابله کرد و همیشه حادنیست. درسطحی پایه ای، خطر انشعاب همیشه موجوداست که بیان پنهانی مبارزه طبقاتی می باشد، چون که سوال عمده در مبارزه ی ایده نولوژیک عبارت است از: **چه کسی، کسی دیگر را تحت تاثیر قرار می دهد.**

بدون کنترل مستمر ازبالا، کنترلی درپائین نیز به وجود نخواهد آمد. توده ها فاقد حمایت و اقتدار ک.ک.م. علیه بوروکراسی خرده - بورژوائی گسترش یافته درحزب و دولت می شوند. بدین ترتیب، دقیقا آن چه که لنین می خواست با استقرار ک.ک.م. مانع شود، رخ داد: کمیته مرکزی دیگر مورد کنترل قرارنگرفت. لنین به مثابه عضو کمیته مرکزی به طور روشنی خواستار کنترل خودش بود. این گروه اقتدار بزرگی کسب کردند، او شاهد این امر بود، اما با ک.ک.م. «شرایط... متناسب با اقتدارش بود». (لنین - چه گونه ما بازرسی کارگران و دهقانان را سازمان می دهیم - کلیات آثار - جلد ۳۳، ص ۴۸۵) که باید ایجاد می شد.

سرویس امنیتی دولتی به کارگرفته شده توسط استالین به جای ک.ک.م. تحت فرمان کمیته مرکزی از بالا به پائین عمل می کرد؛ که با شیوه های پلیس مخفی عمل می کرد و بدین ترتیب واقعا تحت کنترل نبود؛ این نهاد مردم را متقاعد نکرد، کارش عبارت از «پاک سازی» بود. با بوروکراتی شدن سرویس امنیتی دولتی، استبدادی شدن روشها و قضاوت نیز افزایش یافت.

ویلی دیکهولت نوشت «این دستگاه خودش بوروکراتیک شد...»

- اقدامات اداری و به کارگیری کلیشه ای - به جای کارآموزشی ایده نولوژیک - سیاسی. - هم سطح کردن، برخورد به همه به یک طریق - به جای تمایزگذاری بین مردمان صادق و ریاکار، بین انقلابیون باسرف و ضدانقلابیون جنایت کار.

- عدم تمایز گذاری بین تضادهای درون خلق و تضادهای بین ما و دشمن. - اقرارگرفتن از طریق تهدید دائمی - به جای متقاعد ساختن مردم به به کارگیری انتقاد از خود صادقانه.

(ویلی دیکهولت، وحدت دیالکتیکی بین تئوری و پراتیک، دوسلدورف، ۱۹۸۸، صص ۹۲-۹۳) تمامی اینها واقعا موجب ساختن بوروکراتهای با تفکر خرده - بورژوا برسرشان شد که رفتاری رفرمیستی اختیار کردند. دیکتاتوری پرولتاریایی معناگشت و سوسیالیسم به آرامی اما به صورتی مطمئن به تحلیل برده شد. همه ی احزاب کمونیست قبلی فاقد کمیسیون کنترل بوده و یا آنها را از بین بردند. اما این بدان معنا نبود که این ارگانها بالفعل به بررسی شیوه تفکر اعضای حزب و مقامات می پرداختند. در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، کارگران در برلن شرقی علیه قوانین کار که به صورت بوروکراتیک از بالا صادر شده بود به تظاهرات پرداختند. حزب سوسیالیست متحد، ح.س.م.، قاذربه اقدامی درست و از طریقی صحیح به آن نشد. به جای سازمان دهی یک بحث توده ای گسترده درمورد شروع ساختمان سوسیالیستی و توسعه ی این راه، آنها تانکها را به میدان فرستادند. کار کمیسیون کنترل مرکزی حزب (ک.ک.م.ج.) در بررسی رویدادها از حقا قبل از شروع نمایش مضحکی بود. ک.ک.م.ج. از ابتدا موقعیت مستقل خود را از دست داد، و در راسش یک عضو دفتر سیاسی قرار گرفت و آن را محدود به تصمیمات این دفتر نمود. مصوبات دفتر سیاسی به ک.ک.م.ج. معین می کردند که نتایج بررسی چه خواهد بود. در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۳، رهنمود ک.ک.م.ج. می گوید: «نتیجه ۱۷ ژوئن نشان می دهد که دشمن طبقاتی هنوز در درون حزب موضوعی را اشغال کرده است» (آرشیوهای SED, IFGAN ۸/۴/۲). هدف این، تایید نظری قبلی به جای بررسی بود. گزارش ک.ک.م.ج. به کنگره ۴ حزب اس.ا.د. در سال ۱۹۵۴ در همین مسیر بود:

- بدون ارزیابی از درخواستها و نگرانیهای کارگران.

- بدون تمایزگذاری بین جهات درست و نادرست درخواستها.

- بدون روشن گری درمورد روابط بین اشتباهات اس.ا.د. و فعالیتهای خراب کارانه ی نیروهای خارجی.

- بدون تحلیل از آگاهی طبقاتی کارگران و بحثهایی که در میان آنان در جریان بود.

فرض کنیم که این کار جاسوسانی حزبی درون حزب بود که ازحزب اخراج شدند. نباید شک کرد که آن جاسوسان مشغول کار در آن جا بودند، اما این راه حل تعیین کننده نبود. به جای انتقاد و انتقاد از خود، به جای متقاعد کردن و تربیت مردم، به جای مبارزه

ایده نولوژیک درمورد رشد بیشتر ساختمان سوسیالیستی، تنها اطاعت بی قید و شرط از سیاستهای اس.ا.د. آورده شده بود.

کنترل خرده - بورژوائی بوروکراتیکی شدن دستگاه سوسیالیستی را می پوشاند، این روند را از انتقاد حزب و انتقاد توده ها مصون نگه می دارد. شیوه تفکر خرده - بورژوائی کنترل را به ابزار قیمومیت، سرکوب و استبداد تبدیل می کند. تحت ادعای بررسی واقعی، انتقاد از انتقاد از خود جدا می شود تا سلطه ی بوروکراتیک را تضمین کند. مائوتسه دون بادر نظر داشتن این تجارب روش برخورد به آشوبها را به صورتی درست رشد داد. درگفتارش در کنفرانس مسئولان کمیته ها در ۲۷ ژانویه ۱۹۵۷، تاکید کرد: «پس چرا این اتفاقات که نمی بایست بیافتند، بازم به وقوع می پیوندند؟ همین واقعیت ثابت می کند که باید اتفاق بیافتند. شما مردم را ازاعتصاب کردن، عرض حال دادن و یا ابراز اظهارات ناخوشایند بازمی دارید، در هر موردی شما دست به سرکوب می زنید، تا این که روزی شما راکوشی^(۱) می شوید. این امر هم در درون و هم در بیرون حزب صادق است. اما درمورد اظهارات مشکوک، حوادث عجیب و تضادها، بهتر است که همه ی آنها را آشکار نمود. تضادها می بایست ابتدا آشکار شده و سپس حل گردند.

بین آشوبها باید تمایز گذاشت و به چند دسته تقسیم نمود و طبق این دسته بندیها به آنها برخورد کرد. در یک دسته آشوبهای محق قرار دارند، که در چنین حالتی ما باید اشتباهاتمان را بپذیریم و به اصلاح آنها بپردازیم. در دسته ی دیگر آشوبهای ناحق قرار دارند و آنها را باید رد کنیم. آشوبهای متکی بر پایه ای خوب باید صورت بگیرند و آشوبهای بی پایه به جایی نخواهند رسید. هنوز هم یک دسته دیگری از آشوبها هست، بخشی از آنها محق و بخشی دیگر غیر محق اند. ما باید آن چه را که محق است بپذیریم و آن چه را که محق نیست نقد کنیم؛ ما در این جا نباید در هر گامی که برمی داریم اصول و قولهایمان را درمورد آن چه که درخواست شده است به کاملی کنار بگذاریم. آماده گی زیادی از خود برای توسل به زور یا گشودن آتش روی مردم نشان ندهید، به جز در حالت شورش ضدانقلابی واقعی و وسیعی که سرکوب مسلحانه را ضروری می سازد». (مائوتسه دون - آثار منتخب جلد ۵، ص ۳۷۴) استالین نپذیرفت که مبارزه ایده نولوژیک علیه گرایش فرسوده گی بوروکراتیک خرده - بورژوائی یک وظیفه ی اساسی



مبارزه طبقاتی درسوسیالیسم است. این را به روشنی در کتابش مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۵۲ که در آن از تضاد بین کارفکری و کارفیزیکی صحبت می کند، می توان ملاحظه کرد:

« به طور طبیعی، با نابودکردن سرمایه داری و نظام استثماری، آشتی ناپذیری منافع بین کار فیزیکی و فکری نیز مقید به از بین رفتن است. و این در نظام سوسیالیستی کنونی مان واقعا از بین رفته است. امروز، کارگران پدی و کارمندان مدیریت دشمن یک دیگر نیستند، بلکه رفیق و دوست می باشند، اعضای یک نهاد تولیدی اشتراکی واحدی که به طور حیاتی علاقه به ترقی و بهبود تولید دارند. هیچ اثری از دشمنی قبلی در میان آنها باقی نمانده است». (مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چاپ پکن، ۱۹۷۲، صص ۲۶ - ۲۷، تاکید از ناشران راه انقلابی)

با دیدن چنین اظهار غیر منتقدانه، خرده - بورژواهای بوروکرات احساس امنیت می کردند. سوسیالیسم می تواند استثمار کارگران پدی را توسط نماینده گان کارگران فکری از بین ببرد و بدین ترتیب پایه اقتصادی آشتی ناپذیری موجود بین آنها را. اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که ایده ئولوژی بورژوائی و شیوه ی تفکر خرده - بورژوائی، که توسط آنها نه تنها " دشمنی گذشته " درشکلی تغییر یافته زنده می ماند، بلکه به تضادهای جدیدی نیز میدان می دهد، به طور اتوماتیکی محو می شوند. اگر شیوه تفکر پرولتاریائی بر شیوه تفکر خرده - بورژوائی غلبه نکند، پایه بوروکراتیک خرده - بورژوائی دست بالائی را از نظر ایده ئولوژیکی و سیاسی می یابد. آن گاه روبنا خصلت سوسیالیستی اش را ازدست می دهد. ویلی دیکهولت سپس نتیجه می گیرد: «احساس قدرت داشتن، همراه با طریق زنده گی خرده - بورژوائی، تقلا برای "بیشتر" می کند، برای نوع زنده گی بورژوائی، برای سرمایه داری برای ملحق شدن به طبقه سرمایه دار. این معادل است با اشتیاق خرده - بورژوا به رساندن خود به صفوف بورژوازی. جاه طلبی بورژوائی نیروی محرکه ی مقام پرستی است، که کوشش پیوسته ای را برای رسیدن به مقاماتی بالاتر انجام می دهد. جاه طلبی بورژوائی سوسیالیسم را نابود می کند چنان چه با بلندمندی پرولتری متوقف نشده باشد». (پایان سوسیالیسم؟ اسن؛ ۱۹۹۲، ص ۱۴) ام.ال.پ.د. دست آوردهای بزرگ ساختمان

سوسیالیستی را در اتحاد شوروی قبول دارد. علیه مقاومت سرسختانه ی دشمنان داخلی و جهانی، استالین، بعد از مرگ زودرس لنین نابغه در سال ۱۹۲۴، قاطعانه اتحاد شوروی را درجاده سوسیالیستی هدایت کرد. سهم وی در شکست خوردکننده فاشیسم هیتلری جاویدان باقی خواهد ماند.

استالین اهمیت حیاتی شیوه تفکر را در هدایت جامعه ی سوسیالیستی درک نکرد. حزب کمونیست اتحاد شوروی و توده های انقلابی از داشتن سلاح تئوریک تعیین کننده ای در مبارزه علیه نمایندگان فاسد بوروکراسی و خط مشی خرده - بورژوائی آنان محروم ماندند. بعد از درگذشت استالین اینان قادر شدند با پذیرش رویزونیسم مدرن قدرت دولتی را در کنگره بیستم حزب تحت رهبری خروشچف به دست آورند. ویلی دیکهولت انتقاد از استالین را در ام.ال.پ.د. به صورت زیر در کتاب "پایان سوسیالیسم؟" چنین جمع بندی نمود:

«در مبارزه ی ایده ئولوژیک - سیاسی علیه مقام پرستیهای شیوه تفکر خرده - بورژوائی افعال صورت گرفت. این اولین اشتباه مهم حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری استالین بود... ناتوانی در بسیج توده های وسیع علیه نمایندگان فاسد بوروکراسی دومین اشتباه مهم استالین بود.» (همان جا، ص ۲۰) سوسیالیسم ضرورتا نابود شد چون که مسئله ی شیوه تفکر در نظر گرفته نشد و لاینحل باقی ماند. مائوتسه دون از تجربه ی اتحاد شوروی آموخت. وی از استالین در مقابل افترا زنان رویزونیست دفاع کرد و هم زمان از اشتباهات وی آموخت. همه جا در درجنش کمونیستی کهن قبل از ۱۹۵۶، گرایش افعال در مبارزه ایده ئولوژیک در مورد شیوه تفکر گسترش یافت. مائوتسه دون به جهان بینی پرولتاریا در این زمینه کمک کرد و جای گاه مستحکمی به تئوری و پراتیک پرولتاریای انقلابی ارائه داد. او دیدگاه لنین در مورد ادامه ی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا درسوسیالیسم رابه دست گرفت و آن را تکامل داد:

«در درون حزب مقابله و مبارزه بین نظرات مختلف دائما در جریان است؛ این در درون حزب انعکاسی است از تضاد بین طبقات در جامعه و تضاد بین نو و کهنه. چنان چه در حزب تضادها و مبارزات ایده ئولوژیک برای حل آن وجود نداشته باشند، زنده گی حزب پایان می یابد». (درباره تضاد - آثار منتخب مائو، جلد اول ۱۹۳۷: ص ۳۱۷) ادامه ی مبارزه طبقاتی درسوسیالیسم رابطه ای تعیین کننده است که باید درک شود. مائو تسه دون جواب این مسئله را یاد می دهد:

کدام طبقه کنترل وسایل تولید را در دست دارد؟ در واقعیت منوط است به این که چه مشی ایده ئولوژیک - سیاسی را دنبال می کند و رهبری طبقاتی را در اقتصاد و دولت در تئوری و در عمل اعمال می نماید. در چین، درست از ابتدا خطر فساد بوروکراتیک خرده - بورژوائی به وجود آمد. اگر پرولتاریا موکدا در حیطه ی ایده ئولوژیک کنترل سختی را در بوروکراسی به کار ببرد و رهبری سیاسی را در کلیه سطوح داشته باشد تغییر سوسیالیستی پایگاه اقتصادی کامل شده و استحکام می یابد. نتیجتا، مائوتسه دون ارجحیت را به کارایده ئولوژیک - سیاسی در بین توده های مردم داد، که خط مشی توده ای، می باشد. در مقاله ای در این مورد می خوانیم:

«به طور خلاصه، موفقیت خوب در کارایده ئولوژیک به معنای آشکار نمودن قدرت بشر در جامعه ی سوسیالیستی است. نهایتا، قدرت نظام سوسیالیستی بر پایه شور و شوق توده های وسیع نسبت به سوسیالیسم بنا می شود. اگر ما قادر شویم انرژی مردم و شور و شوق توده ها را نسبت به سوسیالیسم برانگیزیم، آن گاه موقعیت انقلاب ما و ساختمان سوسیالیستی مان برای همیشه شکست ناپذیر خواهد شد». (پرچم سرخ/ خونجی، شماره ۶، ۱۹۶۴، نقل شده در مجله پکن ۲۰ اکتبر ۱۹۶۴، ترجمه از آلمانی) جنبشهای توده ای اشتراکی کردن کشاورزی، این انقلابی کردن روابط تولیدی در جمهوری خلق چین، شرط حیاتی در تسریع تشکیل سرمایه، مکانیکی کردن و بالابردن سطح زنده گی توده ها بود. مردم خود مهم ترین نیروی تولیدی هستند، نه ماشین ها. موضوع تعیین کننده توانائی در پیدا کردن مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، سازماندهی کار، استفاده از کادرها در مباحث درون حزبی از موضع جهان بینی پرولتاریا می باشد. و هر قدر که مسائل مشکل تر باشند، مهارت در به کارگیری روش دیالکتیکی برای حل مسائل لازم می آید.

مائو تسه دون علاقه ای نه تنها به این داشت که کادرها دیالکتیک را بپذیرند؛ نگرانی او در این بود که شیوه تفکر و روش کار پرولتری به طور عمومی در حزب، تحت هدایت حزب، نهایتا در میان توده های وسیع استقرار یابد. برای این هدف، حتا در سال ۱۹۳۷ او دو اثر فلسفی خود، درباره پراتیک و درباره تضاد، را نوشت که در آنها او دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل داد. این دو اثر راهنمایی عالی در به کارگیری تئوری و روش دیالکتیک ماتریالیستی



در پراتیک مبارزه ی طبقاتی می باشند. زمانی که فساد بوروکراتیک خرده - بورژوائی و ظهور بورژوازی جدید شروع به اشکال تهدید به خود گرفتن یافت، هم چنین، برخی از موقعیت خود در مقامات رسمی به بهره برداری از شرایط کار در اداره ی دستگاه حزب در عرصه ی اقتصادی و دولتی به سود خود پرداختند، روبنا تبدیل به نیروی مخالف ساختمان سوسیالیستی گردید. **انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی** به ابتکار و تحت رهبری مائو تسه دون به طور قاطعانه ای در روبنای جامعه آغاز شد. هدفش نه سرنگونی نظام موجود مالکیت بلکه دموکراتیک کردن و رشد دادن روابط مالکیت موجود بود. ارگان تئوریک ام.ال.پ.د، راه انقلابی شماره ۱۹، به جمع بندی از طرحهای اساسی انقلاب فرهنگی به طریق زیر پرداخت:

انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی عبارت است از:

- ۱- **بالاترین شکل مبارزه طبقاتی** در جامعه ی سوسیالیستی؛
 - ۲- **بیداری و رشد سریع آگاهی توده ها** از طریق انتقاد و انتقاد از خود و مطالعه و در عین حال، به کار بستن اندیشه مائو تسه دون؛
 - ۳- **شکل مشخص عمل کرد دیکتاتوری پرولتاریا** برای جلوگیری از بوروکراتیک شدن حزب، دولت و دستگاه مدیریت (علیه رهروان راه سرمایه داری در قدرت)؛
 - ۴- **ساختن یک سد علیه استقرار مجدد سرمایه داری** از نظر ایده نولوژیک - سیاسی (ویلی دیکهولت، استقرار مجدد سرمایه داری در اتحاد شوروی، ص ۳۳)
- انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی موضوع مهمی برای حملات و حشیانه رویزیونیستهای مدرن بوده و هست. با ترسی دوزخی آنها خیانت شان را به مارکسیسم - لنینیسم نه تنها از طریق افترا زنی به استالین، بلکه هم چنین به طرزی مودبانه کوشیدند تا تصویری از مائو تسه دون خیال پرست ایده آلیست بدون احساس از واقعیت بسازند. آنها ادعا کردند که مائو تسه دون از مردم خواست قوانین عینی رشد اجتماعی را به واسطه ی شوروشوق انقلابی و توسط جنبش توده ای زیر پا بگذارند. ناشر روسی آ.ام. رومیانتسو تمام کوشش خود را برای فراهم کردن اثباتی تئوریک به کار گرفت:
- «اندیشه مائو تسه دون " تلاشی است برای برعکس نشان دادن واقعیت، استقرار "حاکمیت" آگاهی اجتماعی به جای هستی اجتماعی، نتیجتاً، ایده آلیسم خالص».
- (منابع رشد "اندیشه مائو تسه دون"، برلین،

(۱۹۷۳، ص ۶۰)

او عصاره ی "شبه دیالکتیک" بی دلیل خود را از مائو تسه دون در جملات زیر جمع بندی نمود: «اگر کسانی از شبه دیالکتیک مائو تسه دون پیروی می کردند، نتیجه می توانست چنین باشد، به صورت آلترناتیوی، هم نیروهای تولیدی خصلت روابط تولیدی را معین می کنند، که متقابلاً روبنا را مشروط می کنند، یا ، برعکس این، روبنا به طور قطعی خصلت روابط تولیدی را تحت تأثیر قرار می دهد، که نیروهای تولیدی را مشروط می کند. در تحلیل نهائی، با وجود این، شیوه تولید می بایستی کلیت اشکال آگاهی اجتماعی، ایده نولوژی، سیاستها و نهادهای سیاسی و غیره اجتماعی مربوط به آنها را معین کند». (همانجا صص ۵۹ - ۶۰)

رومیانتسو حتا متوجه نشد که بحث لافهای در مورد مائو تسه دون در عین حال متوجه مارکسیسم نیز می شود. فردریک انگلس در مجادله اش با پروفیسور لایزیک پل بارت گویی رومیانتسو رویزیونیست را در نظر دارد، چنین نظر می دهد:

« به نظرم واضح می رسد [که] آن چه که ما دیدگاه ایده نولوژیکی می نامیم، به نوبه ی خود تأثیر روی پایه اقتصادی گذاشته و شاید، در برخی محدوده ها آن را تغییر می دهد... یا این که چرا ما برای دیکتاتوری سیاسی پرولتاریا مبارزه می کنیم، اگر قدرت سیاسی از نظر اقتصادی مهم نباشد؟ (نیرو) یعنی قدرت دولتی یک قدرت اقتصادی نیز هست!... چرا کمبود همه ی این حضرات دیالکتیک است. آنها همیشه تنها علت را این جا می بینند، معلول را آن جا. این یک تجرید میان تهی است، که چنین قطبهای متافیزیکی مخالف تنها به هنگام بحران به وجود می آیند، در حالی که تمامی روند گسترده از طریق فعل و انفعالات جریان می یابد - هر چند نیروهای به غایت نابرابر، که جنبش اقتصادی به مراتب قوی ترین، اولیه ترین، تعیین کننده ترین است - که در این جا هر چیزی نسبی شده و هیچ چیز مطلق نیست - این را آنان هرگز نمی بینند. تا آنجا که آنها مسئله داشته باشند، هگل هرگز موجود نبوده است...» (انگلس به س. اشمیدت، منتخب آثار مارکس/انگلس - جلد ۳، صص ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵)

آن چه که انگلس تأکید می کند این است که روابط فی مابین همیشه بین پایه اقتصادی و سیاسی و ایده نولوژیکی در روبنا موجود است. آنانی که تأثیر روبنا را در تکامل اساس [زیر بنا] انکار می کنند، ماتریالیسم دیالکتیکی را ترک می کنند.

مائو تسه دون نیز تمامی نتایج مربوط به کنترل شیوه تفکر را مطرح نداشت. حزب کمونیست چین هیچ گاه ارگان کنترل مستقل نداشت. بدین ترتیب کمیته مرکزی اش کنترل نشده باقی ماند، و این در شرایطی که شدیدترین مبارزات ایده نولوژیک در مورد ساختمان سوسیالیسم جریان داشت. یک کمیسیون کنترل مرکزی در چین می توانست اشتباه سرنوشت ساز مائو را در آوریل ۱۹۷۶ مورد انتقاد قرار دهد. تحت رهبری وی، کمیته مرکزی حزب کمونیست چین متفقا تصمیم گرفت که دن سیائو پین ، فردی که به عنوان انحلال طلب توسط آن نامیده شده بود، از حزب اخراج نشود. این نمونه ای از حل نادرست تضادهای آشتی ناپذیر بود. این نشان داده شد که به ویژه پس از درگذشت مائو کشته شده بود.

دن سیائو پین، کسی که بعد از مرگ مائو تسه دون در سپتامبر ۱۹۷۶، به قدرت رسید، درکی رویزیونیستی را در سوسیالیسم انتشار داد. در اثر آشغالی اش "ساختمان سوسیالیسم نوع چینی" - شیوه سرمایه داری می تواند بهتر باشد، او ادعا نمود که در دوران مائو تسه دون تردید موجود بود در مورد:

« سوسیالیسم چیست و مارکسیسم کدام است؟ ما روی این نکته قبلاً دید کاملاً روشنی نداشتیم. مارکسیسم ذخیره ی عظیمی را برای رشد نیروهای تولیدی اختصاص می دهد. ما کمونیسم می خواهیم...، که نیاز به نیروهای تولیدی بسیار پیشرفته دارد... در رابطه با عدم کفایت ما از ابتدای تاسیس جمهوری خلق یکی این بود که ما در رشد دادن نیروهای تولیدی اهمال کردیم». (همان جا، پکن، ص ۴۶)

با وجود این، آن چه که نگرانی در دن ایجاد می کرد این نبود که برخی موضوعات ناروشن بودند، بلکه جواب بی مانندی بود که مائو تسه دون به این مسئله داده بود. برای نمونه، نکته ۱۴ در تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مورد انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی در ۸ اوت ۱۹۶۶ اعلام نمود:

«انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی هدفش انقلابی کردن اندیشه ی مردم است تا کار در تمامی زمینه ها " بزرگتر، سریعتر، بهتر و با نتایج اقتصادی بیشتر" همراه گردد... انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی نیروی محرکه ی قدرتمندی است برای رشد نیروهای تولید اجتماعی در کشورمان. هر نظری که انقلاب فرهنگی عظیم را مغایر با رشد تولید بداند، غیرواقعی است». (اسناد مهم



انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی، پکن، ۱۹۷۰، ص ۱۲)

چاره جوئی با بدیل "اهمال یا رشد نیروهای تولیدی"، دن می خواست توجه ها را از هدفش در به شکست کشاندن مبارزه ی طبقاتی پرولتاری در سوسیالیسم دور کند. توده های وسیع کارگر، دهقان و روشن فکر دیگر بنا نبود خود را با سیاستها نگران کنند بلکه عمده تا می بایستی مدرن کردن و رشد اقتصادی رابه پیش ببرند. به آنها امتیازات مادی قول داده شد، و کار آنها در این خلاصه شد که به بیشترین وجه انعام بگیرند و ثروتمند شوند. در قطعنامه مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نوامبر ۱۹۹۳- " درمورد برخی مسائل استقرار اقتصاد بازار سوسیالیستی" - می خوانیم: «ضروری است مکانیسم رقابتی را در پرداخت به کارگران به کاربندیم، تا برابری گری فائق بیائیم و اصل "مزدبیشتر برای کاربیشتر" را عملی سازیم تا اختلاف در درآمدها را به طور موثری بالابیریم. از سیاست تشویق برخی از مناطق وساکنان برای تحقق رفاه از طریق کارمشروع و تجارت قانونی معاملاتی باید سرسختانه پیروی کرد...» (مجله پکن، شماره ۴۸، ۱۹۹۳، ص ۴۱ به زبان آلمانی)

این سوسیالیسم نیست، اما شیوه تفکر و تولید سرمایه داری می باشد. این قانون مالکیت سرمایه دارانه وسایل تولید و کسب سود را در وجدان افراد جا می اندازد: «شرکتها برای تجارت کردن مستقل در چارچوب قانون، با استفاده از تمامی دارائی که آنها به طرزی قانونی صاحب اند، درست شده اند. آنها مجبور به بردن سود و زیان خود هستند و طبق مقررات مالیات می پردازند. به علاوه، آنها اجبارا باید به بالا بردن دارائی سرمایه گذاران خدمت کنند.» (همان جا، صص ۳۳-۳۴)

مائوتسه دون قبول داشت که «وحدت و مبارزه ی» ضدین باعث حرکت و تغییر تمامی اشیاء، هم چنین موتور رشد جامعه ی سوسیالیستی می باشد. مبارزه ی طبقاتی بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری تعیین کننده ی رشد تضادها در جامعه ی سوسیالیستی برای دوران تاریخی طولانی مدت می باشد. کنترل بر شیوه تفکر بوروکراتیک و رشد و تقویت شیوه ی تفکر پرولتاریائی توده ها تعیین کننده در این روند می باشد. توده ها باید بسیج شوند تا رهبری سیاسی را تمرین کنند و علیه تفکر بوروکراتیک خرده - بورژوائی مبارزه نمایند.

«لنین به کرات خواستار این شد؛ استالین این خواست را تکرار کرد، اما به عمل در نیاورد؛ مائو تسه دون از طریق انجام انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریائی به آن عمل کرد. چندین انقلاب فرهنگی لازم خواهد آمد برای پیروزی نهائی بر افکار خرده - بورژوائی در بوروکراسی از طریق تربیت پرولتاری دائمی. تنها دو آلترناتیو موجود است: پیروزی بوروکراسی با بینش خرده - بورژوائی به معنای پیروزی ضدانقلاب است! پیروزی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی به معنای پیروزی سوسیالیسم است! (پایان سوسیالیسم، ص ۳۶)

(۱)- ماتیاس راکوشی (۱۹۷۱-۱۸۹۲)، دبیر اول حزب کمونیست مجارستان از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۶، نخست وزیر مجارستان از ۱۹۵۲ تا ۵۳. زمانی که تضاد اجتماعی در سال ۱۹۵۶ در مجارستان به صورتی انفجاری بروز کرد، او را از مقامش خلع کردند و به شوروی مهاجرت نمود. مرتجعان از سیاست متحجر بوروکراتیک راکوشی استفاده کردند.



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید
و نظرات خود را
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر
<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>

دستگاه بزرگ شایعه پراکنی ...
بقیه از صفحه آخر

این است که هندوستان بعد از کسب استقلال در سال ۱۹۴۷ هیچ وقت قادر نگشت خود را از زنجیر های اسارت بار دوران "سرمایه داری استعماری" رها سازد. انگلیس ها بعد از استعمار هندوستان در قرن نوزدهم آن کشور را اساساً به یک کشور سرمایه داری کشاورزی وابسته به مرکز مسلط (انگلستان) تبدیل کردند. انگلیس ها برای رسیدن به این هدف شکل های مالکیت ارضی کشاورزی را به طور سیستماتیک بوجود آورده و اکثریت وسیعی از دهقانان را از زمین های خود کنده و آنها را به شهر های مومبای، کلکته و... پرتاب کردند. این مدل سرمایه داری که به طور سیستماتیک و مداوم ادامه یافت، کشور هندوستان را به بزرگترین کشور زاغه نشین (حتی در بخش بزرگی از کشورهای جهان سوم) تبدیل نمود.

۲- ارثیه ی شوم استعمار به موازات نظام کاستی که همیشه مورد حمایت استعمار گران بود به بزرگترین مانع پیشرفت هندوستان به سوی ترقی و تعالی درآمد و این امر هنوز هم به قوت خود باقی است. کاست های فرودست که امروز به اسم دالیت معروفند همراه با ایلات و عشایر مجموعاً یک چهارم جمعیت هندوستان (۲۵۰ میلیون نفر) را تشکیل می دهند. این جمعیت که از حقوق اولیه خود منجمه از داشتن زمین محروم هستند به توده های "نیمه برده" و "ملک دسته جمعی" صاحبان کلان ثروت و قدرت که کمتر از حتی یک درصد جمعیت هندوستان می باشند، تبدیل شده اند.

۳- در دوره ی اول استقلال هندوستان که بعد ها توسط مورخین تاریخ معاصر به "عهد نهرو" (۱۹۴۷ - ۱۹۵۰) معروف گشت، دولت هندوستان تحت رهبری حزب کنگره و تحت تأثیر جنبشهای رهائی بخش ملی و "کنفرانس باندونگ" ارجحیت ممتاز و مؤثری را به صنعتی کردن کشور داد که قابل توجه بود. ولی هندوستان مستقل برخلاف چین توده یی نتوانست بر ارثیه های شوم دوران استعمار فایق آمده و پروسه ی دموکراسی را بعد از تلفیق و تنیدن آن با تجدد طلبی در خدمت پیشبرد برنامه های رفاهی در جهت توسعه ی عدالت اجتماعی، به پیش ببرد.

۴- این تفاوت اساسی بین مدل ملی هندوستان (صنعتی کردن و رشد دموکراسی منهای پیشرفت در گستره ی عدالت اجتماعی) با مدل سوسیالیستی چین "عهد مائو" (اشاعه ی تجدد طلبی در خدمت عدالت اجتماعی) ◀



➤ = کاهش شکاف بین فقر و ثروت) پی آمد های نمایانی در هندوستان به عنوان یک قدرت نوظهور اقتصادی به بار آورد که در آینده آن نقش مهمی را ایفا کرد. در آن دوره (۱۹۶۴ - ۱۹۵۰) نه تنها در صد رشد در صنایع و کشاورزی هندوستان به طور قابل ملاحظه یی پائین تر از آن چین بود، بلکه رشد اقتصادی در چین توسعه ی فراگیر و فزاینده یی را در سطح زندگی طبقات عظیم کار و زحمت آن کشور به وجود آورد که در اواسط دهه ی ۱۹۶۰ کشور چین را به یکی از برابر ترین کشورهای جهان تبدیل کرد. در صورتی که در هندوستان رشد اقتصادی در بستر خدمت "طبقه ی متوسط" (که درصد آن بعدها در دوره ی شکوفایی "بازار آزاد" نئولیبرالیستی گلوبالیزاسیون نزدیک به ۱۵ درصد جمعیت را شامل گشت) و کلان سرمایه داران کمپرادور قرار گرفت. در مقابل این جناح هژمونیک (طبقه ی متوسط و کلان سرمایه داران) امروز در هندوستان طبقات فرودست هندوستان (کارگران، دهقانان، دالیت ها، ایلات و عشایر و زاغه نشینان) را داریم که تحقیقاً متجاوز از ۸۰ درصد جمعیت هندوستان را تشکیل داده و پیوسته با فقر مادی- معیشتی وسیعتری دست و پنجه نرم می کنند.

۵ - بر خلاف چین که مثل ژاپن، لهستان و... یک کشور هوموژنیک است هندوستان (مثل ایران، پاکستان، آمریکا و...) یک کشور به تمام معنی هتروژنیک و چند ملیتی است. در حالی که چینی های ماندارین تحقیقاً ۸۵ درصد کل جمعیت چین را تشکیل می دهند در هندوستان ده ملیت بزرگ (هندی ها، بنگالی ها، پنجابی ها، تامیل ها، گوجاراتی ها و...) ملت- دولت کشور هندوستان را تشکیل می دهند. در دوران استعمار، انگلستان با استفاده از این تنوع ملی، موفق شد که با اعمال سیاست ویران ساز "تفرقه بیانداز و حکومت کن" تا سال ۱۹۴۷ بر شبه قاره هندوستان تسلط داشته باشد. یکی از موهبت های جنبش رهائی بخش ملی برای استقلال هندوستان عملاً ایجاد اتحاد و ادغام این ملیت های بزرگ و ملیت های کوچک دیگر در یک ملت- دولت مدرن بود که در مقام مقایسه با دیگر مستعمرات در آن دوره بی نظیر بود. هنوز هم بعد از ۶۳ سال که از استقلال هندوستان می گذرد این احساس تعلق به یک ملت- دولت در هندوستان به قوت خود باقی است. علی رغم این موفقیت نباید فراموش کرد که سرکوب سیخ ها و مسئله ی کشمیر در سالهای اخیر و بروز رقابتهای شدید مذهبی محدودیت این موهبت

را به روشنی نشان می دهد. ولی در تحلیل نهائی شیوه و راه حل وحدت فدرالی در هندوستان گام نهاده در راه سرمایه داری به یک واقعیت تحت نظام سرمایه داری کمپرادوری تبدیل گشته که دیگر کشورهای کثیرالملله و چند فرهنگی احتمال دارد که در آینده به سوی این مدل کشانده شوند.

۶ - یکی دیگر از تجارب ارزنده هندوستان کنونی تفوق دموکراسی در تقابل با بی بهره گی مدیریت اتوکراتیک دولتی است. این دموکراسی علی رغم محدودیت هایش منجمله طبقاتی بودن آن (دموکراسی بورژوازی - فئودالی) هنوز هم یکی از دستاوردهای جنبش رهائی بخش و ضد استعماری تاریخ معاصر و از واقعیتهای چشمگیر تجربه ی هندوستان در شصت و سه سال گذشته محسوب می شود.

۷ - فروپاشی جنبش رهائی بخش و ضد استعماری و دولت برآمده از آن در هندوستان مثل دیگر کشورهای جهان سوم (جنوب) به خاطر محدودیتها و تضادهای موجود در آن کشور اجتناب ناپذیر بود. این ریزش که از اواسط دهه ی ۱۹۶۰ شروع گشت همراه با شکلگیری و رشد یک خلاء سیاسی منبعث از آن شرایط را برای عروج و تهاجم اندیشه و جنبش بنیادگرای "هندوتوا" در جامعه ی هندوستان، آماده ساخت. واژه و انگاشت "هندوتوا" نیز مثل دیگر بنیادگرایی های دینی و مذهبی بر آن است که هندوستان سرزمینی است که ساکنین آن به دین هندوستان تعلق دارند. هندوستانی کسی است که هویت "هندو" داشته باشد. نتیجتاً هندوتوا که در تضاد با انگاشت "بهاراتوا" (ملت- دولت) است، معتقد است که مسلمانان هندوستان (که در حال حاضر نزدیک به ۱۵ درصد از یک میلیارد و صد میلیون نفری هندوستان را تشکیل می دهند) همراه با پیروان دیگر ادیان- مسیحی ها، بودائی ها و... - هندوستانی نیستند. در صورتیکه انگاشت و سیاست بهاراتوا که در دوره های جنبش رهائی بخش ضد استعماری و دولتهای برآمده از آن در هندوستان توسط حزب کنگره و دیگر احزاب سکولار ضد امپریالیست (منجمله احزاب سوسیالیست و کمونیست) ترویج و تبلیغ می گشت بر آن است که تمام ساکنین کشور هندوستان بدون در نظر گرفتن هویت ملی، اثنیکی، دینی، مذهبی به ملت- دولت مدرن هندوستان تعلق دارند و هندوستانی هستند.

۸ - طرفداران و ایده نولوگهای هندوتوا ارثیه های عهد استعمار هندوستان (نوع مالکیت خصوصی بر زمین و نظام هیرارشی کاستی و...) را می پذیرند. هندوتوا نیز با تبلیغ امت

گرائی دینی و پذیرش بی قید و شرط حق مالکیت خصوصی (حتی بر منابع طبیعی و زمینی) به طور عینی در خدمت گسترش مقررات "بازار آزاد" و نئولیبرالیستی قدرت های امپریالیستی و کمپرادورهای محلی قرار گرفته اند. هندوتوا (که به عنوان یک جنبش بنیادگرایی در هندوستان کنونی رواج یافته است) یک هدف خاص دارد: ممانعت جدی از عروج امواج خروشان رهائی ملهم از خواسته های مبارزاتی نیروهای دموکراتیک، سکولار و ضد امپریالیست در هندوستان.

۹ - علی رغم این عقب گردها و گسترش اندیشه های امت گرائی هندوتوا، ما امروز شاهد رادیکالیزه گشتن مجدد مبارزات اجتماعی در هندوستان هستیم. فراز مبارزات تدافعی بقایای جنبش "ناکزال باری ها" در ایالت بنگال و ورود دالیت ها به صحنه ی مبارزاتی در نقاط مختلف آن کشور نشانه های مناسبی از رادیکالیزه شدن سطح و بُعد تلاقی ها و مبارزات در هندوستان قرن بیست و یکم است. تعهد اجتماعی اکثریت قابل توجهی از روشنفکران، هنرمندان و نویسندگان و بخشی از اقشار درون طبقه ی متوسط در هندوستان به دموکراسی، سکولاریسم و تجدید طلبی همراه با رادیکالیزه گشتن اقشار متعددی در درون طبقات تهیدست (کارگران، دهقانان، دالیت ها، ایلات و عشایر و زاغه نشینان) نقش قابل ملاحظه ای در تضعیف نیروهای درون حاکمیت فعلی دولت هندوستان ایفا می کنند. به کلامی دیگر حضور نسبتاً فعال این نیروها در صحنه ی سیاسی، نیروهای راست به ویژه جناح های افراطی- ارتجاعی درون آنها را علی رغم اخته گشتن رهبران حزب کنگره (که روزگاری در گذشته های نه چندان دور رهبری سراسری جنبش رهائی بخش ضد استعماری و دولت های برآمده از آن را در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۴۹ رهبری می کردند) از تسخیر کلیت دولت و حکومت محروم ساخته است.

چالشهای بزرگ در مقابل نیروهای

پیشرو و عکس العمل هیئت حاکمه

نیروهای پیشرو برای اینکه به هدف خود که مسلماً ایجاد یک آلترناتیو دموکراتیک تر و پیشروتر نظم موجود است، برسند ضروری است که بتوانند در آینده نزد یک به چهار چالش (مسأله ی) بزرگ که امروز در جامعه ی هندوستان با آنها روبرو هستند، راه حل های مؤثر توده ای ارائه دهند:

۱ - مسأله ی اول: ارائه یک راه حل رادیکال به مسأله ی دهقانان در چها چوب حق دسترسی آنان به زمین در عادلانه



▶ ترین شرایط ممکن. لازمه ی این امر لغو نظام کاستی و نابودی ایده نولوژی که بقای آنرا توجیه می کند، می باشد. به عبارت دیگر هندوستان محتاج یک دگر دیسی رادیکال رو به جلو در این زمینه است.

۲ - **مسئله ی دوم:** ایجاد یک جبهه متحد کار که وظیفه اصلی اش ادغام طبقات کار و زحمت که به طور نسبی تثبیت یافته اند با آنهایی که در زاغه ها و گتوهای روز افزون ساکن هستند. این مشکل (وچالش) محدود به هندوستان نبوده و تمام کشورهای جهان امروز (به ویژه تمام کشورهای در بند پیرامونی نظام) که در فاز فعلی گلوبالیزاسیون با تشدید روند محروم سازی جدید دست به گریبان هستند، را در بر می گیرد.

۳ - **مسئله ی سوم:** ابقاء و تأمین وحدت شبه قاره ی هندوستان و تجدید و بسط ادامه ی همکاریها و همبستگی ها بین ملیت های متنوع ساکن هندوستان بر اساس اتحاد داوطلبانه ی دموکراتیک. اتخاذ این وحدت، استراتژی های امپریالیسم را که مثل همیشه هدفش تجزیه ملت- دولت های بزرگ (قدرتهای نوظهور اقتصادی) است، را با نا کامی روبرو می سازد. روشن است که در شرایط متلاطم جهانی کشورهایی که بزرگ هستند عموماً بیشتر از ملت- دولت های کوچک در مقابل تهاجمات امپریالیستی قادر به ایستادگی هستند.

۴ - **مسئله ی چهارم:** هندوستان به عنوان یک کشور نوظهور مقتدر باید در ساختمان "جبهه ی خلق های جنوب" (همبستگی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) نقش مؤثر ایفا کند. این نقش باید مؤثر تر از دوره ای باشد که هندوستان تازه استقلال یافته در ایجاد "جنبش کشورهای غیر متعهد" در دوره "عهد باندونگ" (۱۹۷۵-۱۹۵۵) ایفاء کرد. به عبارت دیگر این دفعه هدف اصلی از ایجاد "جبهه ی خلقهای جنوب" باید نا کام ساختن رأس نظام (آمریکا) که هدفش کنترل نظامی کره خاکی است، باشد. برای کسب موفقیت در این راه هندوستان نباید به دام مانورهای فریبنده ی سیاسی آمریکا (که خواستش جلو گیری از یک اتحاد جدی بین هندوستان، چین و روسیه است) بیافتد.

۵ - نیروهای سیاسی و اجتماعی که امروز از حرکت هندوستان به جلو در جهت حل مناسب این مشکلات جلوگیری می کنند در درون جناحی قرار دارند که بورژوازی مالی، صنعتی و تجاری و ملاکین بزرگ آن کشور را در بر می گیرد. این "جناح هژمونیک" مجموعاً ۱۵ درصد جمعیت هندوستان (نزدیک به ۱۸۰ میلیون نفر)

را نمایندگی می کند. اجزاء متعلق به رده های بالای این جناح موفق شدند در دوره ی شکوفایی فاز فعلی گلوبالیزاسیون (بازار آزاد نئولیبرالی) در سالهای ۲۰۰۵ - ۱۹۸۵ با محروم سازی بیشتر اکثریت عظیم توده های مردم (که درجه ی سببیت و ویژگی های ابراستثماری آن در تاریخ ۶۳ سال استقلال هندوستان بی نظیر بوده است) خود را به صاحبان اصلی ثروت و قدرت در حاکمیت تبدیل سازند. بدون تردید این جناح در حال حاضر در پرتو بحران ساختاری نظام سرمایه داری جهانی در سرایش ریزش و سقوط قرار گرفته است. هم اکنون درصد بیکاری در بین جوانان از یک سو و افزایش سرسام آور تعداد کودکان خیابانی، خانواده های بی خانمان و ساکنین زاغه ها و گتوها از سوی دیگر شرایط عینی را برای دگر دیسی در این کشور نوظهور مقتدر اقتصادی آماده ساخته است. این وضع به نیروهای چپ بویژه رادیکال در هندوستان (که برخلاف چپ های درون اکثر کشورهای پیرامونی در بند از تهاجمات انهدامی و خونین درامان مانده اند) فرصت می دهد که با انتخاب تاکتیکهای مناسب در تضعیف بیشتر این جناح هژمونیک کمپرادور نقش فعال ایفا کنند.

۶ - این جناح هژمونیک که در واقع "یک درصدیهای" هندوستان را تشکیل می دهد از یک سو قادر نیست که با استفاده از دموکراسی سیاسی جاری به باز تولید "مصالحه تاریخی" (که در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی در اروپای غربی برای مدتی به وقوع پیوست)، دست یابد. از سوی دیگر اجزاء مختلف و متعدد درون این جناح عموماً ظرفیت لازم سیاسی و افق آینده نگری را ندارند که به درک و پیاده کردن ایجاد یک جبهه ی بزرگ جهانی با چین، روسیه و دیگر کشورهای نوظهور مقتدر اقتصادی موفق گردند. هنوز هم بعد از دهه ها سردرگمی و گيجی هیئت حاکمه هندوستان ارجحیت سیاسی خود را در "تلاقی" با چین و پاکستان ارزیابی کرده و آنها را بالقوه دشمنان خود و هندوستان مجسوب می دارد. این انگاشت و باور به قدری در اذهان و رفتار طبقه ی حاکمه هندوستان رخنه کرده که بخش عمده ای از آن معتقد است که می تواند بر سر این جریان حتی با آمریکا به "تفاهم" رسیده و به "متحد اصلی" آن در آسیا علیه چین و پاکستان تبدیل گردد.

منابع و مأخذ

۱ - ویجای پراشاد، "مسئله ی وابستگی هندوستان به روایت آمریکا"، در مجله "مانثلی

ریویو" سال ۶۳، شماره ۵ (اکتبر ۲۰۱۱).
۲ - جی آتی قوش، "ارزش کار زنان در هندوستان"، دهلی جدید، ۲۰۰۹.
۳ - تامس مک شیولین (Sheolin)، "گذرگاه به بیشتر از هندوستان"، سال ۶۴، شماره ۲ (ژوئن ۲۰۱۲).
۴ - سمیرامین، "جنوب جهانی گرائی را به چالش می طلبد"، در نشریه "پمبازوک"، ۱۲ آوریل ۲۰۱۲.
۵ - میرانادا، "بازار خدا: چگونه گلوبالیزاسیون هندوستان را به یک کشور هندوتر تبدیل می کند"، نیویورک ۲۰۱۲.



نمونه ای از عمل کرد امپریالیسم ...
بقیه از صفحه آخر

به «پرداخت سزاری، Pay Czar» (نام مستعار "استادویژه برای پرداخت غرامت"، به کنت فاینبرگ، Kenneth Feinberg داده شده است. او پس از انتصابش از سوی وزارت خزانه داری ایالات متحده به منظور نظارت بر جواز پرداخت پاداش به مدیران شرکتی که وجوه پرداختی ایالات متحده در دوران بحران مالی ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ برای رهایی از ورشکستگی را پذیرفتند، استفاده شد.) تصویب «بیش از حد» بسته های پرداختی برای شرکتیهای نجات یافته را مقصر شناخت. این گزارش خاطرنشان ساخت: مدیران شرکتیهای مالیات دهنده نجات یافته، «مدام میلیونها دلار بسته بندیهای پرداختی که توسط وزارت خزانه داری تأیید شده و بیشتر اوقات بیش از حد دستور العمل می باشد را به چنگ می آورند».

این گزارش در مورد سه شرکت نجات یافته متمرکز شد. شرکت غول پیکر بیمه، گروه بین المللی آمریکائی (AIG, American International Group)، جنرال موتورز (GM) و متحد مالی (Ally Financial)، قبلاً بخشی از جنرال موتورز بود. AIG، بیش از ۱۸۲ میلیارد دلار وام دولت را نقد دریافت کرد به انضمام ۴۰ میلیارد دلار به صورت وجوه TARP. جنرال موتورز مبلغ ۱۳،۴ میلیارد دلار دریافت کرد و متحد مالی، ۱۷،۳ میلیارد دلار دریافت نمود.

طبق گفته SIGTARP، در سال ۲۰۱۲، وزارت خزانه داری ایالات متحده، به ۱۸ نفر از کارمندان سه شرکت مبلغ



۶،۲ میلیون دلار اضافه حقوق پرداخت که تماماً تا حدودی متعلق به دولت فدرال بود که بلوکهای بزرگی از سهام های خود را نگه می داشت، مدیر اجرایی بخش AIG مبلغ یک میلیون دلار اضافه حقوق دریافت کرد، مدیر ارشد اجرایی واحد اروپای جنرال موتورز مبلغ صد هزار دلار اضافه حقوق و مدیر Ally Residential Capital، ۲۰۰ هزار دلار اضافه حقوق در مدت یک هفته قبل از اینکه شرکت تابعه Ally Financial، اعلام ورشکستگی بکند، دریافت کرد.

این گزارش به این نتیجه رسید که با وجود دستور العمل های دولت که مدیران در شرکت های نجات یافته نباید بیشتر از حد متوسط شرکت های مشابه دریافت کنند، ۶۳ درصد از مدیران ارشد سه شرکت بیش از هم پایه گان خود دریافت کردند. این گزارش، از Pay Czar به خاطر تأیید درخواست شرکتها در مورد دریافت پول، انتقاد کرد.

در سال گذشته مبلغ ۱۰،۵ میلیون دلار به مدیر ارشد AIG، رابرت برنموشه (Robert Bernmosche) اهدا شد در حالیکه، مدیر ارشد Ally، مایکل کارپنتر (Michael Carpenter)، مبلغ ۹،۵ میلیون دلار دریافت کرد. همه آنها به جز یکی از ۲۵ کارمند ارشد بیش از یک میلیون دلار پاداش دریافت کردند. روی هم رفته ۱۶ نفر از دریافت کنندگان (پاداش) عالی رتبه بیش از ۱۰۷ میلیون دلار دریافت کردند.

رومرو در این گزارش اشاره می کند که ۶۵ نفر از ۶۹ نفر کارمندان ارشد AIG، جنرال موتور و Ally هر کدام حقوقی برابر با ۴۵۰ هزار دلار دریافت می کنند در حالیکه، در سال ۲۰۱۱، حد متوسط درآمد یک خانوار مالیات دهنده برای نجات این شرکتها، ۵۰ هزار دلار در سال بود.

Pay Czar وزارت خزانه داری، پاتریشیا جورج هگن (Patricia Georghegan) گزارش SIGTARP را با تحقیر رد کرد، با این ادعا که این گزارش پر از اشتباه می باشد. این خانم اظهار داشت که دفتر او «پاداش بیش از اندازه محدود را دارد در حالیکه، در همان زمان پاداش را در سطحی نگه میدارد که دریافت کننده را قادر می سازد که رقابتش را حفظ کند...» نیاز به حفظ «رقابت» دستمزد به بهانه داشتن استاندارد برای توجیه حقوقها و پاداشهای موهن می باشد که هم چنان به جیب مدیران شرکت های غول پیکر ریخته می شود.

کنت فاینبرگ، اسبق جورج هگن، به عنوان Pay Czar، به همین طریق بی اعتبار بود، SIGTARP را نظر دهی فردی در مورد

چیزی که هیچ گونه تخصصی در آن مورد ندارد، می پنداشت.

مقامات خزانه داری و بانکها که منافع شان را این خزانه داری حفظ می کند، می توانند اندک توجهی به گزارش SIGTARP بدهند برای اینکه، این آژانسی که قرار است به عنوان سگ نگهبان بی دندان طراحی شده است. قانون TARP که توسط دولت بوش ایجاد شد، و پس از آن با پشتیبانی باراک اوباما، و بعد طلوعه آن از طریق کنگره آمریکا توسط رهبران جمهوری خواهان و دموکراتها پشتیبانی می شد، با دادن ظاهری از نظارت عمومی از برنامه نجات مالی، آژانس های به اصطلاح سگ نگهبان از هرگونه قدرت واقعی محروم ماندند. SIGTARP، از زمان آغاز به کار خود گزارشات انتقادی کاملی را ارائه داده که توسط کاخ سفید و کنگره آمریکا کاملاً نادیده گرفته شده است.

بنل و بخشش اوباما زمانی که به ارقام شش رقمی و هفت رقمی پاداش ها برای مدیران جنرال موتورز می باشد، در تضاد کامل با نگرش خود نسبت به کارگران جنرال موتورز قرارداد. در سال ۲۰۰۹، اوباما اصرار داشت که حقوق پرداختی تمام استخدام های جدید (نا گفته نماند که جنرال موتورز به عنوان تصویر آمریکا در این بحران عظیم مالی، کارمندان و کارگران خود را از ۵۰۰ هزار نفر به ۳۸ هزار نفر تقلیل داد- مترجم) جنرال موتورز دستمزد نیمی از کارگران سابق باید به عنوان بخشی از نجات مالی شرکت خودرو کاهش یابد. گزارش SIGTARP، بر بد بینی و ریاکاری که لایه زیرین ایجاد موقعیت Pay Czar است را از بدو پیدایش آن تأکید دارد. هرگز چیزی بیش از گمراه کردن به خاطر گول زدن مردم به این که اعتقاد داشته باشند که حد و حدودهایی را در مورد حقوق مدیران در شرکت های نجات یافته مالی قائل هستند، در نظر ندارند. اکثریت عظیم مردم، مخالف TARP بودند، زمانی که در اوایل سال ۲۰۰۸ توسط کنگره آمریکا تصویب شد. در ماه مارس ۲۰۰۹، خشم عمومی به نقطه انفجار رسید وقتی که روشن شد که AIG، در بخش محصولات مالی، مبلغ ۱۶۸ میلیون دلار به عنوان پاداش برای ابقاء آنها به مدیران ارشد خود پرداخته - واحدی که شرط بندیهای سفته، شرکت را به نقطه فروپاشی آورد. لوایح متعددی به کنگره آمریکا برای محدود کردن پرداخت به مدیران بانکها و شرکت های نجات یافته مالی راه یافت.

اوباما و وزیر خزانه داری، تمونی گابینر، بر ضد این لوایح به پا خاستند، و به طور بلند

آوازه ای اعلام کردند که موافقت نامه های پرداختی به AIG می بایست به خاطر «تقدس قراردادهای» محترم شمرده شود. مداخله دولت اوباما سبب ضایع شدن قانون پیشنهادی در مورد پرداخت به مدیران ارشد شد. به زودی پس از آن، دولت اوباما مدیر خصوصی را برای موقعیت پاداش ها (Pay Czar) به کار گمارد که با گول زدن مردم خشم عمومی را تسکین دهد و چنین وانمود کند که در واقع کاری توسط این دولت برای ممانعت از حرص و طمع وال استریت دارد صورت می گیرد. هم چنانکه گزارش SIGTARP روشن می سازد، این فقط مانور دیگری برای فریب مردم بود.

«ارتش آزاد سوریه» مورد حمایت ایالات متحده و ناتو: در حال سقوط و از هم پاشیدگی.

Free Syrian Army
(ارتش آزاد سوریه، FSA)

هم چنان به مانند یک ستاره مرده روشن است

توسط تیری میسان

(Thiery Meyssan)

دوم ژانویه ۲۰۱۳

voltairnet.org ،

(باجود ضد ونقیض گوئیهای که در اخبار رسانه های عمومی کشورهای امپریالیستی در مورد پیش روی نیروهای اپوزیسیون دولت بشار اسد در سوریه پخش می شود، ما مناسب دیدیم که نظر مخالفی را در رنجبر بیاوریم تا با شنیدن نظرات متفاوت خوانندگان رنجبر به قضاوت مناسب تری نسبت به اوضاع جنگ در سوریه برسند. هیئت تحریریه)

در حالیکه مطبوعات فرانسه همچنان «سقوط قریب الوقوع» دولت سوریه و «فرار بشار اسد» را اعلام می دارد، واقعیت بر روی زمین ۱۸۰ درجه مغایر است. اگرچه هرج و مرج در بسیاری از مناطق کشور موجود است، «مناطق آزاد» مثل برف در آفتاب ذوب می شود. «ارتش آزاد سوریه» محروم از نقاطی که بتوانند در آن لنگر بیاندازد، هیچ گونه چشم اندازی برایش باقی نمانده که به آن دل ببندد. در صورتی که واشنگتن و مسکو اوضاع را به حالت توازن در آورند، شیپور آذربای را نیز به صدا در خواهند آورد.

شمارش معکوس هم اکنون آغاز شده است. به محض اینکه دولت جدید اوباما توسط مجلس سنا تأیید شود، طرح صلحی را برای سوریه به شورای امنیت ارائه خواهد داد. از نظر قانونی، هر چند پرزیدنت اوباما



موفقیت به دست آورد، دولت سابق او فقط مسئول مدیریت امور جاریست و نمی‌تواند هرگونه ابتکار عمل بزرگی را دارا باشد. از لحاظ سیاسی، او با ما قادر به واکنش نشان دادن نبود، در زمانیکه در بحبوحه ی انتخابات ریاست جمهوری بسر می برد. چونکه برخی از همکاران او در توافقنامه ژنو تخریب کردند. اما او درست بعد از اعلام انتخاب مجدد خود شروع به خانه تکانی کرد. هماهنگی که انتظار می رفت، ژنرال دیوید پترائوس (David Petraeus)، معمار جنگ با سوریه، به دامی افتاد که در انتظارش بود و مجبور به استعفا شد. همانطور که انتظار می رفت، سران ناتو و طراحان سپر موشکی را - مغایر توافق با روسیه - به واسطه فساد، تحت بررسی قرار دادند و مجبور به سکوت شدند. هم چنین همان طور که انتظار می رفت، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه، دیگر به بازی گرفته نشد. فقط روش انتخاب شده برای از بین بردن اوباعث شگفتی شد: یک سانحه جدی مربوط به سلامتی، او را در کما فرو برد.

در همان حال در سازمان ملل متحد، همه چیز به حالت طبیعی به جلو میرفت. اداره عملیات حفظ صلح (The Department of Peacekeeping Operations, DPKO) با سازمان پیمان امنیت جمعی (COLLECTIVE Security Treaty Organization, CSTO) نامه غیر رسمی ای را در ماه سپتامبر به امضاء رساند. در ماه اکتبر، این اداره تمرین های نظامی (مانور) سازمان پیمان امنیتی جمعی در قزاقستان را تحت نظارت خود گرفت، گسیل نیروی «blue chapkas» به سوریه را تمرین های آزمایشی داد. در ماه دسامبر، اداره عملیات حفظ صلح (DPKO)، نمایندگان نظامی اعضای دائمی شورای امنیت را برای آگاهی دادن به آنها در مورد شیوه ای که گسیل نیرو باید انجام گیرد در جلسه ای گرد هم آورد. با وجود مخالفت با این گونه راه حل، فرانسه و انگلیس در مقابل خواسته های ایالات متحده آمریکا تسلیم شدند. باین حال، فرانسه اقدام به استفاده از نماینده ویژه مشترک سازمان ملل متحد و اتحادیه کشورهای عربی، لحدر براهیمی (Lakhdar Brahimi)، طرح صلح ژنو را که همگام با اعتراضاتی که در سیم ژوئن مطرح کرده بود، تغییر داد. در نهایت، براهیمی با دقت از گرفتن یک موضع خودداری کرد و در عوض خود را با انتقال پیام هایی به این سو و دورا آن سو مابین بخشهای مختلف مورد اختلاف، راضی کرد.

حقیقت امر اینست که در شهرها، دولت سوریه

از لحاظ استراتژیک، جنگ هم اکنون به پایان رسیده است: FSA، حمایت مردمی را که زمانی برخوردار بود از دست داده اند و هیچ گونه شانس برای رسیدن به پیروزی را دیگر ندارند. اروپائی ها هنوز فکر می کنند که آنها می توانند علیه رژیم از طریق جلب مقامات بالا، کودتا کنند، اما متوجه شده اند که این غیر ممکن خواهد بود که این عمل با FSA انجام پذیرد. کنترها ها به ورودشان ادامه می دهند، اما جریان پول و سلاح در حال خشکیدن است. بخش عمده ای از حمایت های بین المللی متوقف شده است اگرچه، پیامد آن در میدان جنگ هنوز نمی تواند دیده شود، بسیار شبیه ستاره ای است که می تواند پس از مرگش به مدت طولانی به درخشند.

ایالات متحده آمریکا به روشنی تصمیم گرفته است که به نوبه خود ورق را با فداکردن FSA برگرداند. به طوری که دستور العمل های بی معنی را می دهد که منجر به مرگ کنترها می شود. هزاران نفر در ماه گذشته کشته شدند. در حالیکه، در واشنگتن، شورای اطلاعات ملی (National Intelligence Council) با بدگمانی اعلام کرد که «جهادگرایی بین المللی» (International Jihadism) به زودی محو خواهد شد. سایر متحدین ایالات متحده در حال حاضر باید از خود سؤال کنند که آیا این معادله جدید به آن معنی نیست که خود آنها هم قربانی خواهند شد؟

پدرآرون شوارتز: «دولت فرزند مرا کشت»: «کسیکه این جهان را به محیط بهتری تبدیل کرده بود، دولت مسبب مرگش شد».

توسط تارنمای جهان سوسیالیستی،

۱۶ ژانویه، ۲۰۱۳

مراسم تشیع جنازه آرون شوارتز روز سه شنبه در کنیسه خیابان سنترال، واقع در هایلند پارک، ایالت ایلینوی (Illinois) برگزار شد. این مراسم با استقبال سرشار از دوستان، خانواده ها و همکاران و کسانی که برای ادای احترام به مرگ جوان ۲۶ ساله فعال اینترنتی که جان خود را در هفته گذشته گرفت توأم بود. رابرت شوارتز، پدرآرون، در اظهاراتی که در مراسم تشیع جنازه ارائه داد، ملامت نیشداری را به دولت آمریکا فرستاد. او اظهار داشت، «آرون خودکشی نکرد». «دولت او را کشت، کسی که این جهان را به محیط بهتری تبدیل کرده بود، دولت مسبب مرگش شد». سرویس وجه اشتراک جی استور (JSTOR) از طریق دانشگاه ام آی تی (Massachusetts Institute of Technology)، با هدف

دست بالا را دارد. وضعیت نظامی معکوس شده است. فرانسه خود از ذکر «مناطق آزاد» خود داری کرده است، آرزوی آنها راه حل از طریق دادن اختیاریه سازمان ملل می باشد. این مناطق به طور پیوسته در حال کاهش اند، و مناطقی که هنوز در دست دولت نیست، در دست سلفی های بدنام بی اعتبار قرار دارد. به نیروهای «ارتش آزاد سوریه» تعلیم داده شده بود که مواضع خود را ترک کرده و در اطراف پایتخت برای حمله نهائی خود را آماده سازند. کنترها امیدوار بودند که پناهندگان فلسطینی را صف آرایی کنند. عمدتاً سنی نشین های مسلمان، برضد رژیم سوریه به همان شیوه ای که حریرها در لبنان تلاش کردند که فلسطینی های سنی را در اردوگاه پناهندگان نهر الیارد بر ضد شیعیان حزب الله بشورانند. همانطور که در لبنان این هدف با شکست مواجه شد، چرا که فلسطینی ها به خوبی می دانستند که دوستان آنها چه کسانی هستند و چه کسانی واقعاً برای رهائی سرزمین هایشان مبارزه می کنند. مشخصاً در جنگ تجاوزگرانه هشت روزه اسرائیل به غزه، سلاح های ایران و سوریه بود که این منطقه را نجات داد، در حالی که پادشاهان خلیج فارس حتی یک انگشت خود را نیز به حرکت در نیاوردند.

عناصر خاصی از حماس، وفادار به خالد مشعل و با مخارج قطر، درهای اردوگاه الیرموک را به سوی چند صد نفر از جنگجویان جبهه به منظور محافظت لوانت (شاخه القاعده ای سوریه/لبنان)، هم چنین مربوط به قطر را باز کردند. آنها عمدتاً علیه فرماندهی کل «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» می جنگیدند. از طریق (SMS) موبایل، دولت سوریه از ۱۸۰۰۰۰ ساکنین اردوگاه خواست که در اسرع وقت محل را تخلیه کنند و به آنها محل اقامت های موقت در هتل ها، مدارس و باشگاه های ورزشی در دمشق را توصیه کرد. برخی از آنها ترجیح دادند که به لبنان بروند. روز بعد، ارتش سوریه با توپخانه سنگین به اردوگاه حمله ور شد و کنترل آنجا را دوباره به دست آورد. سپس، ۱۴ سازمان فلسطینی توافقنامه ای را تحت عنوان این که اردوگاه «منطقه بی طرف» است را امضاء کردند. جنگجویان FSA، «ارتش آزاد سوریه» به طور منظم عقب نشینی کرده و جنگ خود علیه سوریه را در حومه شهر از سر گرفتند، در حالی که مردم غیرنظامی به خانه هایشان بازگشتند. آنها اردوگاه ویران شده ای را تخلیه کردند، جایی که مدارس و بیمارستانها به طور سیستماتیک نابود شده بودند.



متحدہ صحبت کرد کہ «سرقت، سرقت است فرق نمی کند که شما از یک دستور کامپیوتری استفاده کنید یا از یک دیلم، و یا اینکه شما اسناد یا اطلاعات و یا دلارها را به سرقت ببرید.»

اورتز، دادستان ایالات متحدہ برای ناحیہ ماساچوست و منتخب اوباما، ہمراہ با استفان ہیمن (Stephen Heymann)، معاون دادستان، شوارتز را تحت عنوان محکومیت بہ جنایت زیر فشار قرار دادند. دراین مورد آنها بہ دستور اکید دولت اوباما عمل می کردند کہ بہ شدت تمام افرادی را کہ مخالف کنترل اینترنتی توسط شرکتها و دولت هستند را تحت تعقیب قرار می دهند.

حتی پس از این کہ JSTOR نشان داد کہ هیچ علاقہ ای بہ دنبال کردن پروندہ شوارتز را ندارد، دولت فدرال با حمایت از MIT، وزنہ کامل قانون را بر علیہ او متوجہ ساخت. اتهامات بیش از حد ہمراہ بود با امتناع برای رسیدن بہ ہرگونہ حل و فصل کہ طول زندان و درخواست (با عذرویا وعدہ مشروط) بہ جرم درمورد ۱۳ فقرہ جنایت را شامل می شد.

«من گفتم، ممکن است بہ او جرم تخطی از قانون یا دورہ آزمایشی مشروط بدہید، و آنها گفتند، ہرگز چنین چیزی رُخ نخواہد داد.» این مطلبی بود کہ پیترز درروز دوشنبہ اظہارداشت. پیترز ہمچنان گفت، شوارتز درمورد عدم قبول درخواست بہ جرم، تزلزل ناپذیر بود، اما این امر بہ معنی مواجہ شدن بہ محاکمہ بود کہ نیاز بہ منابع عظیم مالی داشت و می توانست زندگی او را نابود سازد. خبرنگاران وب سایت جہان سوسیالیستی با چند نفر از شرکت کنندگان درمراسم تشییع جنازہ صحبت کردند. کاتلین گی (Kathleen Geier)، یک نویسنده ماہانہ واشنگتن گفت، «آرون نمایندہ بہترین انسانہا در آمریکا بود. او بیشتر از ہرکسی کہ من می شناختم می خواند و موضوعات بسیار زیادی را مورد مطالعہ دقیق قرار می داد. او نمایندہ روشنگری برای تمام ماست.» پیتر اکرسلی (Peter Eckersley)، مدیر فناوری پروژہ ہادر بنیاد جہہ ی الکترونیکی (Electronic Fronti Foundation) و یک دوست ہمکار شوارتز گفت، «از دست دادن شوارتز بسیار سہمناک بود. ما ہر دو با یکدیگر در مبارزہ علیہ SOPA و PIPA ہم کاری می کردیم،» کہ اشارہ ای است بہ قانون پیشنہادی برای افزایش کنترل دولت بر روی اینترنت.

با اشک در چشمانش، اکرسلی گفت، «مشکل بزرگ در ایالات متحدہ آمریکا، سیستم

آرون صحبت از کنجکاوای عقلانی و ذہنی، از خودگذشتگی، حساسیت عاطفی و نگرانی عمیق وی برای بہبودی این جہان می کردند. سخنرانان مختلف صحبت از «نوری» در درون آرون می کردند کہ مردم را بہ سمت او کہ در در پی نگہداشتن جہان در یک استاندارد بالاتری بود جلب می کرد. آنها از توانائی های او کہ دیگران را بہ چالش می کشید و برای حل مسائل پیچیدہ، اعم از فنی یا اجتماعی الہام می بخشید، صحبت می کردند. یار و ہمدست آرون، Taren Stinebreckner-Kauffman، از او فرد مہربان، حساس و خلاق را بہ یاد می آورد. او گفت کہ «آرون می خواست دنیا را بہ شدت متحول سازد و تغییر دہد. او این تغییر و تحول را بیش از پول و شہرت می خواست.» او گفت، «آرون می خواست ما دنیا را آن طور ببینیم کہ هست، حتی اگر انجام این کاربرایش بسیار دردناک بود.»

در مصاحبہ ای با لوس انجلس تایمز، Stinebrecker-Kaufman گفت، «ہرگز این قدر نگران درمورد آرون نبود کہ در چند روز قبل از پایان عمرش نگرانی را حس می کرد، و هیچ شکی در ذہن من وجود ندارد کہ این امر اتفاق نمی افتاد اگر پیگرد قانونی علیہ او بیش از حد خود فراتر نمی رفت.» او گفت کہ شوارتز ناراحت و پریشان بود بہ خصوص نیاز بہ کمک مستمر مالی از دوستان و حامیان کمپین دفاع از خود داشت. «او نمی توانست یک روز دیگر ہم با این حالت مواجہ شود کہ از او بخواهند "آیا شما این کار را انجام دادہ اید، آیا از مردم درخواست کمک مالی کردہ ای."؟ من فکر می کنم کہ او بہ معنی واقعی کلمہ ترجیح می داد کہ زندہ نباشد.»

دیگر سخنرانان و ہمکاران در مراسم تشییع جنازہ آرون صحبت می کردند از اہمیت و توجہی کہ آرون بہ ہر موضوعی کہ برای درکش بہ دنبال آن می رفت می داد. دوست و ہمکارش، Larry Lessing، استاد دانشکدہ حقوق دانشگاہ ہاروارد گفت، «او بہ مراتب عاقل تر از سن خود بود.»

وکیل مدافع آرون، الیوت پیترز (Elliot Peters)، جوان آسیب پذیری را بہ خاطر می آورد کہ بہ حفاظت نیاز داشت، اما ہمیشہ با روح و زندہ بود زمانی کہ مکالمات تبدیل بہ موضوعات پیچیدہ می شد. او بسیار اندوہ ناک از این بود کہ آرون بہ زندگی خود پایان داد، ہم چنانکہ او احساس می کرد کہ با رسیدگی بہ این مورد، آرون می توانست پیروز گردد. پیترز بر علیہ بیانہ کارمن اورتیز (Carmen Ortiz)، دادستان ایالات

فراہم ساختن این مقالات، درموقع مرگ برحسب اتفاق شوارتز بہ اتهام خیانت از جانب دولت، میلیونہا مقالہ از مجلہ های علمی را بنا بہ گفتہ ای آزادانہ کپی الکترونیکی کردہ و در دسترس ہمگان قرار داد. دادستان دولت فدرال خواہان زندان برای او شد، و شوارتز در صورت محکومیت با چشم انداز ۳۵ سال زندان مواجہ می شد. رابرت شوارتز با احساسات درمورد پسرش صحبت می کرد، او گفت: پسر من درست مثل «یک نوری در دنیای تاریک بود.» بزرگ شد، او اقدامات اصولی آرون کہ در خدمت دسترسی یافتن بہ اطلاعات باز بود را با جرم و جنایت سیستم مالی کہ اقتصاد جہان را بہ سقوط کشاند، مقایسہ کرد.

شوارتز اشارہ کرد کہ آرون هیچ کار غیر قانونی را مرتکب نشد ولی باوجود این، توسط دولت آمریکا مورد اذیت و آزار قرار گرفت. او عملکرد فرزند خود را با کسانی کہ کارهای "بی محتوا و یا غیرقانونی" بہ منظور کسب ثروتهای کلان می کنند مقایسہ کرد و نامہائی مثل مارک زوکربرگ (Mark Zuckerberg)، Steve Jobs، و Bill Gates) را ذکر نمود. شوارتز از نوجوانی، رُل بسیار مہمی را در توسعہ زیرساختہای اینترنت، ازجملہ RSS feeds Rich Site Summary، بازی می کرد (این فرمتی است برای ارائه محتوای وب بہ طور منظم. بسیاری از اخبار مربوط بہ سایتہا، وبلاگہا و ناشران دیگر اینترنتی را بہ ہرکسی کہ مایل باشد تحت عنوان RSS feeds در اختیارش قرار می دہد). کمپانی ای کہ او تأسیس کرد، اینفوگامی (Infogamy) با ردیت (Reddit) ادغام شد، کہ از آن زمان بہ بعد تبدیل بہ یکی از محبوب ترین لینک ہا ی جمع آوری اطلاعات بر روی سایت اینترنت شدہ است. شوارتز ہم چنین مؤسس Demand Progress، گروہی کہ مروج آزادی اینترنت اند، بود.

شوارتز درسندی در توصیف نظرات خود، نوشتہ شدہ در سال ۲۰۰۸، استدلال می کرد کہ «میراث علمی و فرهنگی جہان، در طول قرنہا، کہ در کتابہا و مجلات منتشر می شدند، بہ طور فزایندہ ای در حال دیجیتالی شدن می باشند و توسط تعداد انگشت شماری از شرکتہای خصوصی لاک و مہر شدہ اند.» او اضافہ کرد کہ شرکتہای غول پیکر کاملاً مخالف ہرگونہ تلاش برای فراہم کردن اطلاعات بہ طور گستردہ در دسترس عموم هستند، و «سیاستمدارانی کہ توسط این شرکتہا خریداری شدہ اند از این شرکتہا پشتیبانی ہمہ جانبہ می کنند.» در مراسم تشییع جنازہ، دوستان و خانوادہ



عدالت کیفری است که خارج از کنترل شده است. من از استرالیا آمدم و مشاهداتی را که دارم برایم غیر قابل تصور است. شما سیستمی دارید که افرادی را که به کسی صدمه نمی زنند به زندان می افکنید.» آرون شوارتز: آیا یکی از شرکای مؤسس ردیت به خاطر سانسور و اذیت و آزار دولت ایالات متحده خودکشی کرد؟

به افتخار او، آیا ردیت میتواند سانسور در این کشور را متوقف سازد؟ توسط بلاگ واشنگتن، مؤسسه تحقیقات جهانی، ۱۴ ژانویه، ۲۰۱۳ سانسور و اذیت و آزار دولتی (او احتمالاً از نظر طبی افسردگی و ظاهراً دست به خودکشی زده است؛ هیچکس هم ادعا نکرده که او به قتل رسیده است.)



ازنامه های رسیده

اختلافات رژیم اسلامی

و حکایت آید دزد، آید دزد

این روز ها در همه رسانه های داخلی و خارجی از درگیری های سران حکومت از مجلس گرفته تا سپاه و دولت و ارگان های منتصب به ولایت فقیه به تفصیل گزارش می شود و امرو نهی های خامنه ای هم دیگر نمی تواند بر این تضادهای و رشد آن سرپوشی بگذارد . طی سی سال گذشته حکومت اسلامی در ایران هیچگاه از درگیری های داخلی حکومتی و نیز خارجی برکنار نبوده و این کشاکش های داخلی و خارجی از همان روزهای اول با حذف جناح های مختلف سیاسی به اشکال و شیوه های مختلف از زندان و اعدام تا توطئه های سیاسی علیه همدیگر گرفته تا قتل های مخفی و علنی جریان داشته است . جمهوری اسلامی در نفس خود هیچ اعتراضی را نه در بیرون و نه در درون خود بر نمی تابد و جناح هایی که به حاکمیت رسیده و دست بالا را در حکومت داشته و دارند به همین شیوه حکومت می کنند . این شیوه کار که اساس را بر حذف جناح های مخالف با توطئه و می گذارد سنتی است که خمینی در رژیم اسلامی پایه گذاری کرد . او کار را با حذف نهضت آزادی و بنی صدر و سپس مجاهدین انقلاب اسلامی (جبهه مشارکت فعلی) شروع کرد و بعدها رژیم قدم به قدم

نیز دولت (به پشتیبانی اوباش حزب الله و برخی جناح های بوروکراتیک نظامی در درون سپاه و ارتش) مسئله استیضاح وزیر را مورد بحث و فحص قرار داد و نهایتاً وزیر مربوطه را در رابطه با انتخاب سعید مرتضوی به ریاست سازمان خدمات اجتماعی برکنار کرد و فشار دیگری را بر دولت احمدی نژاد وارد آورد . او هم بیکار ننشسته و با افشای خاندان لاریجانی و بخش بسیار کوچکی از زد و بند های پشت پرده ، به آن جواب داد . اما این یک مقابله ظاهراً اداری نبود و مسئله به درگیری مستقیم بین علی لاریجانی و احمدی نژاد انجامید . درگیری که مدتها قبل از آن بشکل حادی وجود داشته است و دعوا هم بر سر سهم هر جناح از قدرت در رژیم اسلامی (علی الظاهر از طریق قانون گذاری و اجرای آن) است . منتها سهم از قدرت در رژیم اسلامی صرفاً سهمی سیاسی نیست و بلند پروازی های مغرورانه شخصی نیست . این سهمی از بودجه دولتی است که نصیب جناح ها و ارگان های زیر دست می شود. دست اندازی بر این سهم یعنی کنترل هزاران واحد های کوچک و بزرگ اقتصادی و درآمد های میلیاردی ، این سهمی است از درآمد های نفتی و مالیات شهروند ایرانی به حکومت دزد اسلامی . این سهمی اساساً از استثمار نیروی کار و بهره وری آن است. بدون دلیل نیست که در این دعوا ها همه همدیگر را متهم به دزدی می کنند و حکایت «آی دزد آی دزد» و رو کردن دست یکدیگر کارت برنده ای است که همه جناح های حکومتی در آستین دارند ...

غ.ع.

رفیق و دوست گرامی با تشکر از تحلیل تان و باتوجه به این که درهرجامعه طبقاتی تلاش برسر کسب قدرت توسط جناحهای حاکم منافع مادی را درعمل دنبال می کنند، اما درعین حال بهتر است درتحلیلی ازوضعیت طبقات حاکم وابستگی این جناحها به سرمایه های مختلف نظیر سرمایه بزرگ و کوچک، دولتی و خصوصی، صنعتی و تجاری، کشاورزی و صنعتی، انحصاری و غیر انحصاری، کمپرادوری و ملی و غیره روشن نمود تابتوان با شناخت از نه تنها ماهیت بلکه خصلت آنها، درمبارزه برای افشا و براندازی آنها بادت عمل کرد. به امیداین که مورد توجه تان قراربگیرد.

رنجبر





درجه جهانی کمونیستی

۶. خراب کردن جامعه ی سوسیالیستی و کم بها دادن به اهمیت شیوه تفکر از فصل اول: اهمیت شیوه تفکر به نقل از کتاب استفن انگل : مبارزه درمورد شیوه تفکر در جنبش کارگری - سپتامبر ۱۹۹۵

در دیدگاه کارل مارکس و فردریک انگلس، گذار نوع بشر از سرمایه داری به کمونیسم (یعنی به جامعه ی بدون طبقه) همانند یک روند تاریخی طبیعی تولد جامعه ی نو از جامعه ی کهنه است:

«هیچ نظام اجتماعی قبل از این که تمامی

نیروهای تولیدی آن رشد یافته باشند، هرگز از بین نمی رود؛ و نو، روابط تولیدی برتر هرگز قبل از به وجود آمدن شرایط مادی اش در رحم جامعه ی فرتوت، هرگز پدیدار نمی گردد». («مقدمه ادای سهمی بر نقد اقتصادی سیاسی»، - کلیات آثار - جلد ۱، ص. ۵۰۴)

بدین ترتیب سوسیالیسم محصول تخیلی اجتماعی نیست؛ به دیگر سخن، تلاشی ایده آلیستی برای یک جامعه ی انسانی نمی باشد. بلکه بشریت «همیشه برای خود تنها چنان وظایفی را معین می کند که قابل تحقق اند؛ پس از نگاه دقیقتری به موضوع، همیشه

انسانها درمی یابند که وظایف، زمانی خودشان را نشان می دهند که شرایط مادی انجام آنها وجود داشته و یا لاقلاً در روند فراهم شدن باشند» (همان جا)

مارکس با این کلمات تاکید را روی رابطه بین شیوه تولید و شیوه تفکر در روند تاریخی رشد جامعه می گذارد. تنها قدرت گیری پرولتاریا، مسلح به آگاهی سوسیالیستی می تواند شیوه تولید اجتماعی شده ی سرمایه داری را به شیوه تولید سوسیالیستی تبدیل کند.

فردریک انگلس دیالکتیک این گذار را چنین توضیح می دهد:

واقعیتها و توهمات درباره

فراز قدرتهای نوظهور در جنوب (بخش سوم)

در بخشهای اول و دوم این نوشتار بعد از بررسی بخشی از واقعیت ها و توهمات در باره ی "کشورهای نوظهور" به تشریح موقعیت ویژه ی چین به عنوان مقتدرترین کشور نوظهور اقتصادی در جنوب پرداختیم. در این نوشتار (بخش سوم) به تشریح ویژگی های تاریخی هندوستان کنونی به عنوان دومین کشور مقتدر نوظهور می پردازیم. در بخش چهارم (و پایانی) این نوشتار بعد از تشریح ویژگی های برزیل و

دیگر کشورهای نوظهور در جنوب به چند و چون بروز و رشد ابتکارات استقلال طلبانه و خواهان گسست از محور نظام جهانی سرمایه در راه گذار طولانی به سوسیالیسم قرن بیست و یکم در جنوب (نه از سوی دولت های نوظهور بلکه از سوی چالشگران جدی ضد نظام) خواهیم پرداخت.

ویژگی های هندوستان

۱ - هندوستان با یک میلیارد و صد میلیون جمعیت و با در صد رشد اقتصادی فزون

تر از خیلی از کشورهای پیرامونی یکی از قوی ترین کشورهای نوظهور اقتصادی در درون نظام جهانی محسوب می شود. ولی علی رغم این رشد عظیم و موقعیت چشم گیر به عنوان عضو کشورهای "بریکس" (برزیل، روسیه، چین و آفریقای جنوبی) دولت هندوستان نتوانسته است کوچکترین حرکتی قوی در جهت جلوگیری از پروسه فلاکت بار پولاریزاسیون (تعمیق شکاف بین فقر و ثروت) بردارد. علت اصلی این امر

نمونه ای از عمل کرد امپریالیسم در داخل و خارج آمریکا

افتضاح نجات دهی مالی بانکها:
وزارت خزانه داری ایالات متحده «حق امتیاز رأسا» را برای مدیران اجرایی شرکت های نجات یافته تأیید کرد
توسط آندره دامون (Andre Damon)
و بری گری (Berry Grey)،
World Socialist Program، 30
ژانویه 2013

در روز دوشنبه، این مقام وزارت خزانه

داری وظیفه نظارت بر ۷۰۰ میلیارد دلار وجوه نجات بانکی برای برنامه ترمیم مشکل دارائی (Troubled Asset Relief Program, TARP) را صادر کرد، مبنی بر اینکه خزانه داری ایالات متحده آمریکا به طور معمول درخواست های متعددی از جانب شرکت های نجات یافته درمورد حق امتیاز روسا را بیش از رهنمون های تعیین شده به منظور ظاهراً محدود نشان دادن پرداختی ها توسط

این شرکت های (کمک گیرنده) مالیات دهنده تصدیق کرد.

این گزارش توسط کریستی رومرو (Christy Romero)، بازرس ویژه برنامه امدادی برای دارائی های مشکلدار، (توسط کنگره آمریکا به منظور هدایت، نظارت و هماهنگی ممیزی ایجاد شده - مترجم)، وزارت خزانه داری و استاد ویژه آن برای پاداش به اصطلاح معروف

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar.ranjbaran@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran.info@yahoo.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org